



نیایکی و ترک ادبیت شجر بزرگش خوانست اهل فرد که نام بزرگان بر پشتی بر  
اگر هزار طوری و دیگر زانین تلاش کنند آن قبیله که نام بر تصیفه ثانی و کمال استعدا و بان  
مردان ابوینا بنده ازین سخن نترست که سخن از باب فضول با هر یک کاری نازکی بر دانهام و شریک  
آمتی کلام اصل طبقه متاخرین که ابتدای بی طرغ خاص کلام از با فغانی است و حشی و سنانی  
و عربی و حکیم کنایه هیچ استاد صاحب حکیم خانی همه تقلید طریقی بوده اند و صاحب کلام  
آن شیوه را تفسیر داده و اجتهاد بطرغ خاص نموده که ظهوری است و بی نظیر نیاید چه در نظم و چه در شرح  
و در همه اقسام سخن کمال تبادی نواخته و پندورانان این فن اخلاک الیها داده این فقیر تحریر کرده  
که شیخ ابو فیض رضی ملک الشریعی بی تحت اگری نوشته گویش شیخ جویش است بسیار  
و یک قصیده که در مدح حکیم محمد یوسف سجایوری گفته و حکیم جویش آن قصیده را طوسی  
سلطان ابراهیم رسانید و یک شعر از غزل رباعی و در بیت مطلع ساتی تا که بنام نظام الملک  
گفته است قافی نیاید رفته که محمد فخر الدین طوسی با ابو فیض رضی نوشته در آن  
دوری طوسی جوفیق عرض عبودیت خود و سجاوت نزدیک سید اند و ازین توضیح موقوف است  
و سعادت و زکار امید و از سیر و دور رسید و از بدیل بران ثابت راجع میباشد و بدیل  
بر بان نیک اگر در معنی خصی یعنی بود چه عبودیت میباشد که قلم بر سر این قم زبان بسیار این سخن  
هم در جواب و ستاین لیک با مقیمان استان زود نزدیک شدن با استاد و کان حضور  
غالبانه حدیث بودن نشان محبت بلند است علامت طالع ارجسته با شیخ لاغر که فخری است  
خود را فخر اک شسوری بند و با طالع سکه مال که هر دو از توجه بلند گرد و دو با هم کعبه را گرد  
فرود چرخ زمین است بزرگ ذره آفتاب تا با یسم قلم که که تجلی محبت است  
شعله کوز در تاش سیمه اول طلعت ده زبان آه و پیر تو مقدار روشن گردیده که است  
بان و دبان عظیم الا صان سعادت عرض چه برادر است اقبال فرغ اصل اخلاص صراحت  
هر که اخلاص این اقبال شش اگر بیشتر گوهر عاشاره و با حکم خنده شما بکار فته غرض نور اثر و

[illegible]

رعایت سخن ست والابی نیازی آن بر گزیند و گاه بی نیاز ظاهرت مداحی آفتاب در  
 عیب خفاش طبعی ست اثبات هنر مناسب بصیر اگر بوفیر بحث دعوی این عیب که معالیه دید  
 با کمال الجواب خفاش آن گاه دیر به هم سه زود تر از تغییر طرفی نتوانست بی حشران بان که این  
 و نفس آن این ملال که است به تصور آید از تاسف گذشته جانی برده میشود الحال غم جزم خود بد  
 تقسیم در اثبات محال تاخیر است اراده بزر و بازوی سوز سر بر آغوشتن بخیر تقدیر رسا

خوش آنکه نگه برده سر تو نشود	در شرف ای حاجی بجای نشود	و اما آن نقاب جلوه رحم کشت
هر چه بجز تورو نمائی تو نشود	ایضا آتش شعله آید زده ام	جوشیده شکر ز شیشه خط زده ام
در آرزو آینه دیدار	در دیده هزار بار بهیقل زده ام	با فن فحوا حیالی غری صفت

حسب حال مرقوم میگردد امید که از نظر فنی اثر بر تو سعادتش برود کار مجربان بر ساز و عمل

از دم تیغ ننگ تن به پکیدن و هم	بسر ز حیرت کشم دیده بدیدن و هم
از روش جلوه آه باه انگنم	وز نمائش غمزه خون بجکیدن و هم
بند نقابی کشم تیغ و ترنج آورم	یوسف و یعقوب اکف بریدن و هم
از رخ و خا بر سه جیب گستان کنم	بر گل و لاله را نوک خلیدن و هم
فرق هر دویم پیش دست ننگدشت خم	دیس زانوی حیث لب بگزیدن و هم
گوشه و اما آن آه بانه ته کوه ضعف	اشک بک گام را پای دویدن و هم
نگره ایوان وصل گر چه ندارد کند	نال و شکایت را تا رسیدن و هم
بهر تماشا می حسن در ره شهباز عشق	فاخته عقل ابال پریدن و هم
توبه بر بهر زرا که شکستن در دست	محض ناموس از سب دیدن و هم
آمده نزدیک لب حرف کسی دوریت	گر بن بهر سوی را گوش شنیدن و هم
چشم نشد چهره خیز دیده بهیقل برم	رام نشد و حیشه دل بریدن و هم
محل دل در حسرم پایی بدان کشید	بختی امید را سز بچیدن و هم

در این شعر از کلمات و عبارات بسیار زیاده است که در متن اصلی نیست و به نظر می آید که در حاشیه یا در نسخه دیگری بوده است.



حکایت درود و داغ همه فیض و شعله را و سخنان شور و جنون همه هنگام گیر و برنجیر خا از لطافت  
کلام مردن راز یور لولو نهادی و از اضافت الفاظ مسامی را طرازو الا نهاده ای یا تنگ و زری  
کلمات مجال قوت مویشگان محال از گران قیمتی عبارات مغز لالی ناسفته در گره و فعال تنگ  
رشد باریات در گریبان نسرین ابرم طبل مدیه شیطانیات برگشته بام ویر و حرم بلاغت پرده پوش  
فصاحت سمانی فصاحت غمخانه نوش شاه فلاطونی نچو فکر رسا و دامان بهت عیسی ریشه نغور  
دربین تارک قارون کاشته خانه فقر کتاب پیش طاق غنا و نقد نفیس گمان فیت کعبه یقین غمین  
نکرمای در چون بان سخن نزدیک عقد بای از بهر است خوش طبع تقریر جنب دشنی بیان مژده زشت  
مار کیت از سیاهی گمان نشترن بوی شقائق تنگ هم شکسته سبیل آه و لاله شکایت کیکر غنطیده جلوه  
نازکی پرده و طبع سمن بویان غازه نگینی بگویند تشخویران عکس تشبیه اشارات مبتات شوخی نواخته  
کرشده قهرن حماد و پشایی گیر شیرینی ادای حال قاصد ترانه قال شور غزل نمک خوان شوق  
ز قوسیه تعویذ باز نمی قسع تبارک الله ازین سنگا فضل و کمال صبح شام این عازم و بیور است  
که هر چند زود تر بنظاره آن مجمع البحرین علم و معرفت تیرگی جبل غفلت دود سبیل گردان محیط بحر  
نشود و زبان شکوه فقره بشکر حصول ترجمه کج بر خویش باله شعر اجابت که حکمش دران برود عادت  
بحکم تو محکوم باد این عارا تا پستی ملا حظ مال الطناب زوده بغیر رسم استعداد و خود مصدع اوقات  
برگزیده ساعات میشود اما گواهی دل بر دوست خاق غلیظ خانه جرات ابحر و ت آورده و مادر بخاک  
ادب خوشی بچشم سخن لب گریه بلال فضلان و قبال احوال از ان و قصیده و مدح محمد سبقت  
حکیم که بسامق دیات علم طبعی تقریب حسن و انظار حقیقت حال در ان حقیقت  
تا قاری از قوانین آن علم کما ینبغی واقف نباشد از مطلقه شش متلذذ و دیگر دو قصیده  
نموشن من شوم از غنچه بکینند اندا که لب بمن زرع اجله الحکما مسیح عمر شفا خضر وادی الهام  
سمی خیر خلائی غریزه صرلها از خیر خلائی اشارت با هم پاک محمد و از غریزه مصر میوه است  
علیه الصلو و السلام که اسم حکیم مگر است ازین حسد و زهی کریم نهادی که درنی کلش



فریب عشق قیاسی چه باقی نیست محنت  
 مگر یاب هوای دیگر گشتم خود را  
 چه کرده اند درین شهر فروقه شا  
 قرار معنی شاعر چه اوه اندیا  
 برات خوشدلی این گشته باقی  
 ز بندل گنج نعمت قوی گزاف  
 اگر ز رعد و گویه شناسا بخند  
 همیشه فیض کدائی ز عالم بالا  
 خرابیامده آید کس نیم سرم  
 چه برگذات تقدیر محبت بقا  
 خویشم ز جانیست و اگر بد  
 که هم دانی ز بوی گشت و پاشا  
 گرفته کینه ز جانی گردن افرا  
 قضا ز سخته برفق مشق دارا  
 با تمام قدر روز عیش و نجات  
 بنده جمیع محبان قیام خاص مرا  
 سجد نمی بود و تنای حیدرین  
 دست برین کند شعله و انگیز  
 داغ از جگر انقدر بر محنت و د  
 شنای همه این دو پاک را  
 شراب شوق در خم شام آید

رسید جان بلبلم از یوست سودا  
سپهر نزل تا خاطر است اگر گرفت  
که هست قد اهل شان با بر جوش  
نشسته بر سر خوان بلا فتنه  
نوبت نامه تقدیر بر پر عفت  
برای نشنیدن سپهری آرنه  
نژاده اندر همان قشاعان  
بعد گرچه در عصمت ابرام  
ز شک پاره نان نایز شکر خدا  
ز دور اینده قهر و عرصه نه جود  
هندستین و اگمشت لب عفا  
فلک فیتا مرد و زاده اعر  
نبار و اینده آزار فاجعیت با  
همیشه تا شگفت در ایض طبع  
عرضه بدسیه همچو سبیل سودا  
اشعاشیم پرده خود کرده بدین  
کرد سپهر در اینک سیمین رقم  
طالعی از چشم موش عشق و طربناوا  
کامدش در زماشت اقتاده است  
شریاده طارم تاک را  
گویند این مطلع ساقی نامه او مقطر

لقا هست مرض آوار و مایه است  
بچند بیت و گریه و حسرت کشتا  
خراب که و تیز آکا بر عصم  
کشد ز نهروال زردگی و جانم  
کست نکره زبان رخسار  
چو کاخ منع بنام کسی کشته  
از ان لبت ای قیام آگاه که  
عبث نمی خرم آینه برکت  
فوج اهل ان عیب بی دارد  
ز بهی خطا حقیقت بهی گناه  
زمانه یافته بهر لباس من  
که روش و غرور است غرور  
جواب که با پی تو سخت فکر است  
ز قهقناسی قنار و دغیر  
ز لکه مرض مفلسی دارد  
پنبه در گوش و دم شنیدن  
سخن بزیگانه از خاک جگر سوختگان  
بایست آن ماه چاق و دست  
از ساقینا و دست نمونی  
که خورشید در صورت جام ازد  
جوابها از قاصد تو یکچرخ حال

[illegible]





بتو نظر در یافتند که آن آفتاب عیالستاب در کجایم تحویل هر پنج روز و دو روز گاه آن آواز می کنند  
 صد و بیست و یک بار در هر روز از آن آفتاب عیالستاب در کجایم تحویل هر پنج روز و دو روز گاه آن آواز می کنند  
 چهارم جای نیم بزرگ ششم کو یک هفتم عراق ششم هفتمان آنرا از هفتمان نیز گویند نیم نوادم عشاق  
 یازدهم و نهم نهم و دوازدهم و بیست و یک شاعر یازدهم و نهم و دوازدهم و بیست و یک شاعر  
 بالوا از هفتمان بزرگ نوادم  
 شصت و یک ای آن نظر بر ساعات لیل و نهار برست چهار میرسد شعبه اول از پستی مقام مذکور یعنی شعبه  
 از پستی ای آن شعبه بر کتب نفقات باشد شعبه مقام را وی اول نور و در غایت آن مرکب شش  
 باشد دوم نور و در غایت آن نیز مرکب شش باشد شعبه مقام حسینی اول دو گاه و آن مرکب از  
 دو نموده باشد دوم محیر باشد برای تحتانی و آن مرکب از هشت باشد و بعضی از آن نموده گویند  
 شعبه مقام است اول مستقیم دوم بچگاه و آن مرکب از پنج باشد شعبه مقام حب از اول  
 سه گاه و آن مرکب از سه باشد دوم حجاز و آن مرکب از هشت باشد و بعضی مرکب از دو نموده  
 گویند شعبه مقام بزرگ اول هجایون دوم نیت شعبه مقام کو یک اول کبک آن مرکب از  
 شش باشد دوم باقی و آن مرکب از پنج باشد شعبه مقام عراق اول مخالف آنرا و وی  
 گویند و آن مرکب از پنج باشد دوم مغلوب آن مرکب از هشت باشد شعبه مقام هفتمان  
 اول تبریز و آن مرکب از پنج باشد دوم شاپور و آن مرکب از شش باشد شعبه مقام  
 اول نور و در غایت آن مرکب از پنج باشد دوم ماهور و آن مرکب از شش باشد شعبه مقام  
 عشاق اول آن مرکب از سه باشد دوم و آن مرکب از هشت باشد و بعضی مرکب از  
 دو نموده گویند شعبه مقام نهم و نهم و دوازدهم و بیست و یک شاعر یازدهم و نهم و دوازدهم و بیست و یک شاعر  
 پنج نموده باشد شعبه مقام بویک اول عشق آن مرکب از ده نموده باشد دوم صبا و آن مرکب از پنج نموده  
 باشد بد آن گاه و از شش تا اول سلک آن از پستی هفتمان بلند می نگردد و از آن روز و دو نموده  
 حاصل شود و دوم گردانیده آن از پستی عشاق و بلند می نگردد و از آن روز و دو نموده حاصل شود و سوم نور و

۱۱  
 تحویل هر پنج روز و دو روز گاه آن آواز می کنند  
 چهارم جای نیم بزرگ ششم کو یک هفتم عراق ششم هفتمان آنرا از هفتمان نیز گویند نیم نوادم عشاق  
 یازدهم و نهم نهم و دوازدهم و بیست و یک شاعر یازدهم و نهم و دوازدهم و بیست و یک شاعر  
 بالوا از هفتمان بزرگ نوادم  
 شصت و یک ای آن نظر بر ساعات لیل و نهار برست چهار میرسد شعبه اول از پستی مقام مذکور یعنی شعبه  
 از پستی ای آن شعبه بر کتب نفقات باشد شعبه مقام را وی اول نور و در غایت آن مرکب شش  
 باشد دوم نور و در غایت آن نیز مرکب شش باشد شعبه مقام حسینی اول دو گاه و آن مرکب از  
 دو نموده باشد دوم محیر باشد برای تحتانی و آن مرکب از هشت باشد و بعضی از آن نموده گویند  
 شعبه مقام است اول مستقیم دوم بچگاه و آن مرکب از پنج باشد شعبه مقام حب از اول  
 سه گاه و آن مرکب از سه باشد دوم حجاز و آن مرکب از هشت باشد و بعضی مرکب از دو نموده  
 گویند شعبه مقام بزرگ اول هجایون دوم نیت شعبه مقام کو یک اول کبک آن مرکب از  
 شش باشد دوم باقی و آن مرکب از پنج باشد شعبه مقام عراق اول مخالف آنرا و وی  
 گویند و آن مرکب از پنج باشد دوم مغلوب آن مرکب از هشت باشد شعبه مقام هفتمان  
 اول تبریز و آن مرکب از پنج باشد دوم شاپور و آن مرکب از شش باشد شعبه مقام  
 اول نور و در غایت آن مرکب از پنج باشد دوم ماهور و آن مرکب از شش باشد شعبه مقام  
 عشاق اول آن مرکب از سه باشد دوم و آن مرکب از هشت باشد و بعضی مرکب از  
 دو نموده گویند شعبه مقام نهم و نهم و دوازدهم و بیست و یک شاعر یازدهم و نهم و دوازدهم و بیست و یک شاعر  
 پنج نموده باشد شعبه مقام بویک اول عشق آن مرکب از ده نموده باشد دوم صبا و آن مرکب از پنج نموده  
 باشد بد آن گاه و از شش تا اول سلک آن از پستی هفتمان بلند می نگردد و از آن روز و دو نموده  
 حاصل شود و دوم گردانیده آن از پستی عشاق و بلند می نگردد و از آن روز و دو نموده حاصل شود و سوم نور و

پستی و بسایک بلندی حسینی نیز و دوازده نغمه حاصل شود چهارم گوشت بخت اول و فتح ثانی و آن دو  
پستی جاز و بلندی فغانیز و دوازده نغمه حاصل شود پنجم ماه و آن او پستی گو یک بلندی عز و نیز  
دوازده نغمه حاصل شود ششم شش و آن از پستی بزرگ و بلندی را دوی نیز و دوازده نغمه حاصل شود  
یاد و نیست که گوشت چهل و شصت است از جمله پنجه برین شصت تحقیق پیوسته و درینجا ثبت نماید  
و آنچه شکوک فیه بود ترک داده اول بهار نشا ط و دوم غریب سوم سوار چهارم غم و ناچشم بایست  
ترک ششم سر فراز هفتم بر بیه گار هشتم بایست که دانیه نهم نه و دهم صفا یازدهم دلبه و دوازدهم  
افق کمال سیزدهم گار چهاردهم وصال پانزدهم شهری شانزدهم حشر ان هفدهم حسد مال  
هجدهم حشرت انگیزه نوزدهم بحر کمال بیستم علی بست یکم عتدال بست و دوم گلستان  
بست و سوم تبریز که بست و چهارم حیرت بست و پنجم جالی بست و ششم روح استرا  
بست و هفتم حیرت بست و هشتم متدال بست نهم معنوی اسمی ادم پیلوی فامده و دیان اول  
و بحر مختلفه که بلندی از آن مال گویند یاد و نیست که بحسب قرار و ادغامی عجز هفده  
اصولست از آنها بحر و دوازده نیز گویند اول محسوس دوم بحر ترک ضرب آواز ترکی نیز گویند سیم بحر  
و یک چهارم بحر و پنج بحر تفصیل ششم بحر خفیف هفتم بحر چار ضربی ششم بحر و زبانی نهم بحر  
ماتین دهم بحر الفج یازدهم بحر فاخه و دوازدهم بحر چینه سیزدهم بحر نیم فیتیل چهاردهم  
بحر افرایزدهم بحر اردشازدهم بحر بل هفدهم بحر فرج بدانکه نغمات را بر طبق رود و  
سال سیصد و شصت مقرر نموده اند اما نام از دوازده برن الا تشریفات صاحب ملکات الخیال  
آورده که نزدیکای هند و ریاج و ابترای آن اختلاف بسیارست تا بحدی که در قدم و حد  
آن نیز اختلاف کرده اند و جمعی اصل آنرا از ناهید سفیع ساخته ابعی ازلی گویند و این گویند  
نزدیکست تا بشاره سلطان الاشباح که فرموده کلام حق را در روز ویشایان جنگا یورینی شنیدیم  
ازین بحث که بسیار از سستی و دانان هند و ریاج و بطمان بهر حد غلو و افراط تا وقتیکه گویند  
و فرقه دیگر بر حد و شان قابل بوده از قسم آنند که متوسط مکانات صورت پذیرست می شمارند

[illegible]

درین طائفه نیز اختلاف است که بعضی بپشتن خواهر زاده کنس که فرمانروای شهر تهرانبودند  
 و این قول ضروری لمطلانت کچین است آنچه مشهورست پیش از چند سال که در عین جوانی  
 زنان شیر فروشان ابدان می فریفت بخاطر نبودن آنرا که در هفت شهرت تمام دارا آنچه شیراز  
 نایکان کن بران اتفاق دارند است که مواد یو سر حلقه دیوان آفاق بود و جمیع دیوان پادشاه  
 بکمال طاعت و پیشش می لازم می شمرند از جمله شش و یو و سی بری که با هر دیونج تن از اینها  
 بودند و خدمت می برید و وقتی خاص از اوقات شبانه روزی بپشتن پیش از دیگر دندانی  
 را گنی براسانی تان جماعت مقرر گردید و اوقات خواندن نیز همان دست و قرار یافت باقی از این  
 دوسه سال و گنی پیشش گنی بهر سیه و آنرا بجایا گویند و بجایا از حساب شما افزونست یکم جز  
 دارد که بعد از آنکه سیب انواع لغات بکمال توان نمود و این آینه شش ترک است که حضرت است  
 و بعضی گویند که تعداد بجایا بوجیب است و آن کن چهل نه هزار است چنانچه شیخ عالم در ساله  
 تالیف نموده که موسوم باد حواشی ساخته تفصیل ذکر نموده و بطریق این جماعت هفت شهرت از  
 پشت سر گویند در نوع پیش از این اعداد از قدیم تا فرین زیاد از سه سر خوانند باقی چهار سر خوانند  
 و دیونست و درین هفت سر مقامات است که آنرا که گویند از آنرا که اهل دیوان اهل انان خوانند  
 طائفه گویند که در ایام پیشین دیوان اهل انان مواجبه و مملای بوده و نایکان کن کن علم را در آن بکار  
 از انانها اگر گرفته اند و این قول مطابق است بروایت مورخان که گفته اند که دیونست را از تمام سپه  
 دیوان محاربات معیت می داد و بسیاری از انانها بقتل رسیدند از آن هنگام دیوان متوهم گردید  
 بربال و در دست افتادند و از نظر انسان ستور گشتند و در غم گردید و آنکه دیوان همیشه نادمی ستور  
 بودند از انانها را حاد و انانها هر میشدند لیکن ملک کن که نسبت بملکهای دیگر و دیونلج است آنهارا  
 بر زور و جادو حاضر نمود و علم موسیقی تعلیم میگرفتند و در تهای مدید و عهد با بعدی و اشیات بهمان  
 زبان دیوان که آنرا سس که گویند در مدح مواد و دیونلج که کنیش نام شبت و به شش می دیگر  
 دیوان ساحت نیست پیشش میخوانند چه در معابد و چه در مجالس اهل دل همین رسم بوده و آنرا

این کتاب در  
 کتابخانه  
 مجلس شورای  
 ملی  
 تهران  
 ثبت شده است  
 شماره ثبت  
 ۱۳۴۵  
 تاریخ ثبت  
 ۱۳۴۵  
 این کتاب  
 در کتابخانه  
 مجلس شورای  
 ملی  
 تهران  
 ثبت شده است  
 شماره ثبت  
 ۱۳۴۵  
 تاریخ ثبت  
 ۱۳۴۵

گیت و سنگیت میگفتند تا آنکه راجه بماند و در زمانه های شاه عباس یکصد هشتاد و پنج ساله بود که در آن زمان  
یعنی مردوزن بزبان گواریا تالیف کرده و در بحیر و آن الگ بسته کهنه را یک بخش که سر آمد آن دو کار  
بسیار از نایک و ناز پسندیده و در اندیشه و در زمانه های شاه عباس یکصد هشتاد و پنج ساله بود که در آن زمان  
ازین بوقوع آمده است نایک و محمل تحسین آفرین اینده را پیشه پراروی داد و نایک سر بر آورد و گفت  
چه نیازیست آفرینت علم مارا که از ترسهای پیشا بر روی کار بود و از رواج انداختی چه با اینده گفت  
که سویی را بر دلماست چون بسره گشت مردوزن پیخته کرده و در عبادات سرع الفهم دادند و  
این سخن و شور را کیست که غنبت نباید و نیز آگاه و پیش که گناهی از تو رسد و بشود که عبادت الهی  
بر این سخن و بکجاست عشق و عاشقی برستی بسا مردم تن پرست باشند که از این بجزاف زد و از حقیقت  
غافل مانند و نمایی سرایه فساد و غیظ که در دو معصیتهای بزرگ از اهل عالم صادر شود و از عبادت  
بازماند را چهل گردید و لیکن آن نهر بر چون بر زبانها افتاد و بدو شربت یافت اکثری در هیچ  
راجه و هر چه با ساخته هرگاه بدیش شاد گرد و نمودند تا آنکه پس از چندگاه یکبار نیز بخواند علما  
نمید و بمقامت و هر چه شغال نموده چنانچه تا امروز مشهور است معروف بعد از اندکی دیگر سلطان  
صید شقی تخت نشین جو پور و هر چه را که شمل بر چهار صراع میشد و خفیفه او در دو صراع  
نمود و در هنگام نیز قصر فی ساخته نگین تر کرده بخیاں بنگاه سخی گردانید و لیکن گنگوی مجاز  
صیج تر نمود چنانچه تاویل کنند تا از اوقات نباشد خلاصه مشوشن بجا نباشد حقیقت توانایی با  
بعد از آنکه در شش انقراضی منتهی ناز گردید نایک گو پای که در علم سنگیت همه غنیمت داشت از درون  
و با سلطه بنای نه شده گویند و از در نهشته با لکی نشین باری بود و هر شهری که بر سر پا که بجا افتاد  
و جنس هر چه داشتی پیشکش ساختی تا آنکه در شهر دلی بلامرست سلطان محمد فی شاه رسید و بر روی  
بر جمیع موسیقی و انان پایه تخت پیروز بستی نمود سلطان انوعی بر بنیاد با امیر خسرو علیه المرتبه در  
آورده چنانچه مشهور است شی خواجیه و در ریخت پنهان ساخت نایک گو پای سنگیت بخواند و حبه از  
کمال فرشت تانن آنرا بخاطر دشت تغییر الفاظ نموده توانایی نگین بر سر کار آورده آنرا

در زمانه های شاه عباس یکصد هشتاد و پنج ساله بود که در آن زمان  
یعنی مردوزن بزبان گواریا تالیف کرده و در بحیر و آن الگ بسته کهنه را یک بخش که سر آمد آن دو کار  
بسیار از نایک و ناز پسندیده و در اندیشه و در زمانه های شاه عباس یکصد هشتاد و پنج ساله بود که در آن زمان  
ازین بوقوع آمده است نایک و محمل تحسین آفرین اینده را پیشه پراروی داد و نایک سر بر آورد و گفت  
چه نیازیست آفرینت علم مارا که از ترسهای پیشا بر روی کار بود و از رواج انداختی چه با اینده گفت  
که سویی را بر دلماست چون بسره گشت مردوزن پیخته کرده و در عبادات سرع الفهم دادند و  
این سخن و شور را کیست که غنبت نباید و نیز آگاه و پیش که گناهی از تو رسد و بشود که عبادت الهی  
بر این سخن و بکجاست عشق و عاشقی برستی بسا مردم تن پرست باشند که از این بجزاف زد و از حقیقت  
غافل مانند و نمایی سرایه فساد و غیظ که در دو معصیتهای بزرگ از اهل عالم صادر شود و از عبادت  
بازماند را چهل گردید و لیکن آن نهر بر چون بر زبانها افتاد و بدو شربت یافت اکثری در هیچ  
راجه و هر چه با ساخته هرگاه بدیش شاد گرد و نمودند تا آنکه پس از چندگاه یکبار نیز بخواند علما  
نمید و بمقامت و هر چه شغال نموده چنانچه تا امروز مشهور است معروف بعد از اندکی دیگر سلطان  
صید شقی تخت نشین جو پور و هر چه را که شمل بر چهار صراع میشد و خفیفه او در دو صراع  
نمود و در هنگام نیز قصر فی ساخته نگین تر کرده بخیاں بنگاه سخی گردانید و لیکن گنگوی مجاز  
صیج تر نمود چنانچه تاویل کنند تا از اوقات نباشد خلاصه مشوشن بجا نباشد حقیقت توانایی با  
بعد از آنکه در شش انقراضی منتهی ناز گردید نایک گو پای که در علم سنگیت همه غنیمت داشت از درون  
و با سلطه بنای نه شده گویند و از در نهشته با لکی نشین باری بود و هر شهری که بر سر پا که بجا افتاد  
و جنس هر چه داشتی پیشکش ساختی تا آنکه در شهر دلی بلامرست سلطان محمد فی شاه رسید و بر روی  
بر جمیع موسیقی و انان پایه تخت پیروز بستی نمود سلطان انوعی بر بنیاد با امیر خسرو علیه المرتبه در  
آورده چنانچه مشهور است شی خواجیه و در ریخت پنهان ساخت نایک گو پای سنگیت بخواند و حبه از  
کمال فرشت تانن آنرا بخاطر دشت تغییر الفاظ نموده توانایی نگین بر سر کار آورده آنرا

ازین سبب گویند و در ابتدا ای آن یکی از اقوال شلخ و غیره مثل الاکل شی یا خداوند بطلان  
نموده است روز دیگر حضرت خواجه در مجلس سلطان چند قبل بحضرت زانک خواند نایک تیر شده گفت  
اگر چه یقین میدانم که این دزد مشت لیکن بطریق دزدی نموده که مرا بر دزدی ست نیست از آنجا  
قول شهرت یافت نایک بقدرت کلمه الهی قوتش و متوجه وطن گردید و سلطان بانی و ارباب  
بروی انعام فرمود نهیت شمه از میان سوختی حالا وجه تسمیه کتاب نویس که تصنیف عادل شاه  
تحت نشین پیاپوست بیان بنیایم چون در یافتی که اصل فحاشی هندی از دانیان کنست و بیشتر  
اسامی آنها در زبان و الفاظ سنسکرت و اهل آن میار واقع شده بدانکه لفظ نویس مرکب  
از دو کلمه یکی نو که ترجمه نه است و دیگر رس که بمعنی متعل میشود و یکی آنکه اتفاق جایگزین  
و مکانی دوستی پیدا شود یا فیما بین نوکر و اقامت صاحب بوده باشد از نام هم رس کشید دوم تعان  
ارواح را که روز ازل بوده است و بر طبق آن در عالم ایجا وظهور پذیرفته نیز رس خوانند یا نه  
بادشاه اکبر و راجه سیر بر قبول ایشان بود و سوم آنکه از دیدن بلغ و آنچه و غیر آن شوق تماشا در  
پیدا شود و او از قسم و باشد خواه زن آنرا نیز رس گویند الحاصل این لفظ بمعنی لذت و کیفیت  
بردن است بهتر هم که باشد و مورد آن منحصر بر مذالت یافته اند و تصانیف ایشان و هر یک  
و غیره مثل نسبت اول سنگ گار رس که سهری هله و سکون فون کاف و جمعی الهی را می رس  
بمعنی آراستگی و زیبائی زمین و خوشی و محبت مرد و زن باشد و آن بر دو قسم است یکی بویک  
بیای موحده مرسوم و محتانی بمعنوم و او ساکنه مجبول که کنایه از بهر و مفارقت و جمع جوگ  
بسیار به مقتض و فون ساکنه و جمیع معنوم و او ساکنه مجبول که عبارت از محبت است هم با رس  
بهایی پذیر و الهی فون و سیر جمله یعنی استناده و فریاد و یکدیگر از روی زور گرفته و عشو  
غیره باشد سوم که نارس بجای تازی مفتوح و راسی جمله معنوم و فون مفتوح با لفت برید  
بمعنی آفرینی غم که احتمال ملاکت دارد و فرق در میان بویک رس و نارس بهیست که در آن  
امید و محبت درین بیم ملاکت باشد چهارم رس و در رس برای جمله مفتوح و هفتم معنوم

[illegible]











[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible]

چشم و بابت باغ و دشت و پانی فکر و مثال و انکار و ارکان چنان باشد که لفظی مکرر یک معنی  
کلام واقع شود و آنرا تکمیل آنرا گویند که رعایت لفظی و معنی لفظی بوده باشد که تضاد عبارتست  
از آنکه دیر یا شاعر جمع کند در کلام میان الفاظیکه معنی یکدیگر باشد چون گرم سرد و دراز و کوتاه  
مثال آن را در این بیتناست آنچه تمیز کنند و معنی غیر متقابل ابد و لفظی که نظر معنی اصل متقابل  
یکدیگر اند و این صنعت مقابله نیز نامند بر آیه الاستملا الی درون سیاق کلام است مثلاً  
بسیاق یعنی آنچه در ذیل مذکور شود و آغاز مناسب آن می باشد حسن لم قطع اهتمام کلام بلفظ  
عجیب معنی غریب است که نشاط بخش و این اکثر دعایه می باشد و التاباع عبارتست از آنکه  
شاعر در شعر معنی خوب الفاظ مرغوب بیاورد و معنوی تازه و معنی نواختن کند و دیگری بزرگ  
سبقت گرفته باشد و این فی الحقیقه صنعت نیست بلکه سخن بزرگ و جلیب است و این صنعت نیز  
بروز نوعیست یکی و نوح و آن چنانست که شاعر لفظی آورد که دو معنی داشته باشد مثلاً  
بهر اندیشه چندان سختم دُر که گزود عالمی را گوشه سایر از گوشه اراده میتوان کرد یکی  
گوشه دوم گوشه ششم حکمت بر طرف ساوکان مثل شادان و شادار و ادم اندر زیر و بالا و ادا  
دوم و معنی این غامض و این بر سیل سابق است الا مشروط است با آنکه از دو معنی یکی لفظی باشد  
و دوم بابت دیگر مثال شعر بر لب آب بود و مارا جاس و ناگهان شده رسید بر سر  
لفظ باد و معنی است یکی در فارسی تکلم و دو معنی در تازی یعنی آب خیال آنست که اگر باد  
مشترک کنند یکی حقیقه و یکی مجازی بود و شرط آنست که در مجازی هم طبعی باشد و اینها  
و هر یکی مجمل و دو معنی بود و بحسب حقیقت و مجازی و معنی حقیقی خیال و و مثال آن از شعر قیام لفظ  
چشمه ایان باد پاد گزین باد صحره فگنده دره زین از میر انقاوه است از انقاد  
باد را خاک و درین انقاد خاک در درین انقاد و کنایه از ناسبت معنی حقیقی در است  
همین است اما شعری زمان حال این صنعت را بدرجه اعتبار برده اند و این نکته مشهور است که شاعر خوب  
معنی ندارد و در انجا برای همین مشاوه تواند کرد و میا و لیه را که کلامی که میان و لفظ

۱۰۰  
 عشق آدمی شکر دارد  
 گر دلبسته شود از کرب  
 بیایه یعنی مهر آید  
 معیشتش به مهر طبع بود  
 و محض قریب آن محض  
 جان

۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

و در حرفت مسأله پدید می آید و چنانچه از عقل محجب نقل عجیب کرده که تا بوده با قوه زیر پیش ایشان  
 و مانند میل میل طبعی خیل نمودی و علی هذا القیاس نقیض هر اتحاد انطباعی و این از ارفق  
 و تناسب نیز گویند و آن چنانست که شاعر جمع کند اموری را که با هم مناسب باشند مانند  
 ماه و آفتاب و گل و بلبل و تیر و کمان و امثال آن غایت مناسب است هر امری که باشد  
 از ذوات و صفات و افعال غیر ذلک اگر استخدا هم است که در عبارت لفظی است که در  
 و ربط چنان دیده که از ان انطباعی منتهی می شود و پس از آن منتهی می شود و بعد از آن معنی دوم را می گویند  
 و است و ستان در سیاحت الی او شجاعت و بدان گیری همان است که در حدیث گفته اند  
 از حضرت اول نه می گوید و در که در ستان در شرم را دوست و از لفظ بان خود می گویند که هر چه  
 مقصود است حسن مطلع است که اول کلام خواه شرفه از نظم و مبلوغ و مصنوع بود و کلام  
 بفال نیک است اعتبار از ادب و جبه اند و متاخرین حسن مطلع بریت ثانی طلاق میکنند و تفریح  
 است که متعلق چیزی را حکمی اثبات کنند بعد از آن که آن حکم اثبات کرده باشند و دیگر سبب  
 از مثال شعر هم آن آسایشی نباشد بگویند و جمیع همچنان که حکمت و چشم را آسایش است  
 احتجاج بدلیل است که منتهی می آید و می گویند و آن را نیز بان حجتی یافتنی است  
 که در مثال شعر هم بنام این دو تو خود با معنی و کبر بان کسی جوید قدرت هر دو است  
 و در لغت سبیل و معنی کل در این سخن خیر ازین در قضا و معنی و بدان بسیار شائع بود که در  
 رساله های عروضی و قوافی و غزلت و این زمان اکثری از آن متروک شده و ناچار این فقیر  
 بر چون قدر گرفته اند و اگر چه تمام ملاحظه نمایند زیادتر ازین کلام آن جامع فنی و قدیمی  
 متاخرین و باید اکنون شمه از آن از متاخرین بیان کنیم با آنکه لفظ که قضا و معنی و کبر بان کسی جوید  
 آید مثال غزلی مشهوری که در کتب جوانان و پیران هر چه که قضا و معنی و کبر بان کسی جوید  
 ای که قضا و معنی و کبر بان کسی جوید که معنی و کبر بان کسی جوید که معنی و کبر بان کسی جوید  
 مستعمل مثال شعر گیتی رضایت جز سفاک و زون که هم دون نواز است هم سفاک

رنمایست ای رنهی نیست حیاتی شعر عظیمه فیض سیاست عجبو جرم پذیرد بهر چیست  
 رنمایم غم چو داریم رنمایم ای رنهی ایلم آرسلان شعر جادو چشم و هند و خالت و نمیکند  
 آشکار و پنهان و زوای شعر زلفت او را زبردن دل غیر و موبو شعر ساربان  
 اینی ساربان با زلالی شعر خراشش قضا خوشیت برود بستی را بهمان گین برود ای بهمان  
 چمن بر کمال خجندی شعر اشب آن به نوباق که فرومی آید که بهمان می آید چه نیکو می  
 آید بهمانی من تسلیم شعر بریز خون سلیم و برود غایتش کسین بهجو توفی این گمان نذارم  
 اسی فایغ باش و یگار اکثر لفظ جمع را فارسیان مفرد اعتبار کرده بلفظ الجمع سازند و این  
 قوایم است و در تافین بیشتر چنانکه لفظ مدخل که معنی محل و خلاصه است بمعنی مفرد اعتبار نموده بهما  
 جمع گفته اند حسن تاثیر شعر عجب ای محبوبی آید به غلهای خوبی را دارد و سعید اشرف  
 طلای نگات یا قوت شرکات آهن پکیان و اول آشفنگان را بر زکوه عم و غلهای و ازین  
 لفظ احوالها و وقایعها و اما لهما و شما را سنده حسن تاثیر شعری کرده مال و عیان اندیش  
 احوالها آئینه و در نسبت تغییر در احوالها و دیگر چو از نشان نزولت آگهی نیست و وقایعهای  
 قوا را چه در کتاب شعر هر چند صاحب سیر و مسلمان نوسیدی کنه و زلفش مستقیم سید و شریف  
 یوسف و اله شعر فصل و سواست در کت رشته اما لهما پیخیزد صد جا گرفته تا یک که زو و  
 همچنین برین الفاظ با و صفت فاعله معنی غرضیت گاه و فاعله زیاده کنند چنانچه جرم گاه و یکتابخانه  
 و منزه گاه و بزم گاه و جرم سراجی در خطاب با جنون گوید طبیعت از تو و حشت شران خوشی مال  
 طفل مکتب خانه ات چشم غزال زلالی طبیعت چو غنچه سوس گشت گاهم آهنگ نعل بر خور و کشتی  
 به درنگ آغشی شعر با قه را میرا بلیلی سوس منزه گاه خوش ساریان در ره حدی می گفت  
 مجنون میگریست غری شعر در بزم گاه دل و حمله که طبع نیست و حاله میم و جرم اگر مستقیم  
 و ازین عالم است وقت سحر گاه که در کلام سانه و اتع گشته حیاتی کیلانی شعر فغان بلبل و وقت  
 سحر گاه و حیاتی و دل الان شب و همچنین فارسیان کنایه می حلی در آخر صیغه هم فاعل زیاده کنند

۷۰  
 رنمایم غم چو داریم  
 رنمایم ای رنهی ایلم  
 آشکار و پنهان  
 اینی ساربان  
 چمن بر کمال  
 آید بهمانی  
 اسی فایغ  
 قوایم است  
 جمع گفته اند  
 طلای نگات  
 لفظ احوالها  
 احوالها آئینه  
 قوا را چه  
 همچنین  
 و منزه گاه  
 طفل مکتب  
 به درنگ  
 مجنون  
 و ازین  
 سحر گاه





کلیه ندارد که چون ذی الالوه و الف و نون باشد چنانکه هر کارها و بندهای خدا و سپاه و شتر  
 باله و بالیزی آید و همچنین جمع غیر ذی الروح باله نون همچون مردگان و شبان روزان  
 نیز یافته شد پس آنچه شراح عربی در شرح متن گلستان تحقیق لفظ عالمیان گفته که قاعده در  
 اسم جمع در فارسی نیست که اسم خالی نیست از آنکه اسم جاد است یا اگر جاد است جمع او باله و نون  
 مانند خزان و سپان و مرغان و بجزت یا پیش از اللف نون اگر در اسم باشد یا کینه باشد مانند عالمیان  
 و آدمیان و اگر در آخر او حرف است بکاف توسل نمایند مانند بندگان اگر اسم جاد است  
 به جمع کنند مانند آسمانها و زمینها و سنگها و سالها و اگر غیر است صاحب افزایش یا بحد و  
 قبول نیاید آنرا هر دو جمع کنند مانند درختان و درختها و لبان و لبها و شبان و شبها و روزان  
 و روزهای یا بحد و جی آورد لیکن بعد از قطع و تبس و یافت شد که کلیه نیست و محض نون است که آبا  
 در کتاب اساس لغت نون باب دوم که در مسانت سخن است آورده که مخالف قاعده لغت است که  
 شیخ شیراز آورده مصرع گفتار خوش و لبان بیکت چه قیاس جمع غیر حیوانات بهاست چنانکه  
 رود و در شمار و لبها و چشمها و لبان و رخان خلاف قیاس قاعده است اما در میان مخالف  
 لغت او قبل از محبت منافی فصاحت نیست و همچنین بکس این جمع حیوانات باله نون آمده است  
 چنانکه سپان و خزان و دوران اگر کسی آید و خرد و ستور یا گوید خلاف قاعده لغت  
 و دیگر گفته که آخر اللف یا یا یا باشد در حالت نسبت آن اللف با و یا را بواو بدل کنند چون  
 و تثنی و مصطفوی و مرتضوی و بانسه بانسوی و دلی و دهلوی و گاهی حذف کنند چون و دلی  
 و بنگاله و بنگالی و گاهی بکاف فارسی بدل نمایند چون خانه و خانگی و خزان و خزانگی و بیایه و بیایه  
 و مثال آن گاهی خرفشال را که یا باشد حذف نمایند چون منی منوبیدینه و قرشی منسوب  
 ابرش و گاهی اللف نون آید کنند چون حقانی منسوب بحق و ربانی منسوب بر رب گاهی را جمع  
 چون از منسوب بر و مروری منسوب بر و دیگر یک لفظ گاهی مفرد و جمع هر دو آید چون مردم  
 و دشمن مثال لفظ مفرد سعدی گوید بدین سگ اصحاب لطف رو و چندینی نیکان گرفت مردم

۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

[illegible][illegible]

و قدیم باعتبار تنبیه خود قیاس نمود و این قسم در تحلیلات شعری متأخرین بیشتر است  
مقتضای و منتهی را همیشه مکتوب را آخر میخوانند و قیاس را در آخر لفظ میگویند و باین تنگی که میان  
یکجا شده اند و متأخرین آن طریق گذاشته سعد شعر گوید و بنزد خوشین باشی عشق بسیار در دفع  
باشی محمد فضل است الابدی ترجیح قاعده متقدمین بر متأخرین باین قیاس اول محل ثانوی کور  
ساخته مفضل از اینجا باینکه بگوید چون کلمه مقلوب الاضافه را نام مقلوبی قرار دهند آنگاه آن  
کسر از آن بکنند مثلاً است یازده را که آخر مضامین کسورست مقلوب و معنی مضامین است  
مؤخره مضامین است که ویدارست مقدم ساخته نام معنی نهاده ویدارست بجای یکم بعل  
آورد که کسر تاسیست با قیاس میشود و زلالی است بلیت در کیشش که خوبی رسته است و رخ گلبرگ  
ششم شسته است و است ای شسته ششم است که آخر شسته از مضامین شدن است بسوا و بلکه  
و مبارک کلمات مقلوب الاضافه را اگر هم آوردیم و است شاعری گفته بیت نگار چون اندیشه شیش  
که چون گل خست را خوش شیش سخت لفظ شسته بخون بود چون مقلوب الاضافه شش کردند چون  
یک لفظ مرکب می معین گردید و بعد از آن که بسوی نگارش مضامین کردند چون شسته نگاه شد  
و آنگاه و با مقلوب الاضافه شش استند و نگار شسته گردید و این قسم در شعر منقبت بهیچ قاعده دیگری  
اینکه در وقت این کتب مکتوب است و در قیاس نظر آورده و دیگر بعضی الفاظ مضامین گاهی  
مشتد و گاهی مخفف خوانده میشود و چون قیاس در شعر و در قیاس حد و خط و غیره و بعضی از  
کلمات استعمال از لفظ کسر مضامین میشود و بعضی آن کلمات که با لفظ صاحب یک آمده باشند  
چنانچه صاحبان صاحب گناه و صاحب نظر و غیر آن باین تنگی که میان  
اضافه و بعضی را داشته اند و باینکه تمام اسم با مضافه معنی فاعلی و نیز مفعولیت چون  
جسمان زرد و زرد که معنی جامه زرد و خسته است و دست پرور که معنی دست پرورده است و زهر آلود  
زهر آورده شده از اینجا است که شیه ای هفت بیدیت قصیده ملک الشعراء حاجی محمد باقر سی از  
خلافت سوادانی بر لفظ زهر الاغراض کرده اند و از اجلاال در جسته نامه که بشده آورده

که ازین است الفاظ بسیارست که معنی اهم فاعل اهم مفعول هر دو آمده اند یعنی تمام می شود  
مثلاً کار سازد و کار گیر جهان که فاعلش آن سازنده عالم سوز که معنی اهم فاعلست و در  
بدن جان هر انسان و در کربانیه معنی مفعول می کنند چنانکه گویند فلان کار سازد و فلان  
فلان کار گیر شد و این گشتن خدا از فاعلست فلان کار پیرا و از دست فلان چرخ نام سوز شد  
و غیر الای یعنی غیر آنچه شده چنانچه درین بیت چنانچه این آیه بگشتن غیر الای گشت  
بوم و بر و دشت و مخصوص لفظ زهر الای که در کلام کی از کار در شمار عجز است غیر بی الای  
و آنکه در علم و بار بختی آملن در غلام هم و در دست بیت آن هم که بختی بختی بختی  
که زهر است انتی و کار اشتراک لغات در فارسی هندی و چندی بختی بختی بختی بختی  
بعیده باشد که جهان الفاظ بهمان معنی که در فارسی است هندی نیز باشد چنانچه هم که معنی الای فار  
و هندی بعیده است گاهی در یکی ازین زبان اندکی تغییر داشته باشد و حرکتش درین زبان  
که عدد و حرکت گاهی چندین بهر زبان بهمان تبدیل آید و مانند این که او را می شناسند  
در حرکت مانند یک که هندی توان بیا سیده و فتح کاف و او را که می فارسی بیا ج و اول و او را  
مجموعت معنی بی خوش این و قسم بسیارست گاهی هر دو نسبت عموم و خصوص و چنانکه لفظ  
که در چند معنی شاق گل و فارسی بختی است مطلقاً و همچنین لفظ جان که در هندی بختی و در فارسی  
فارسی تمام تر باشد لیکن این لفظ نسبت گاهی کمی فرایونی بود و در هر لفظ مثل کاش که در هر  
زبان بختی و در دست گاهی اختلاف در کیفیت و در مثل لفظ اشتراک تبانی و در فارسی  
بیشتر در هندی تبانی هندی که لفظ آن غیر هندی و در دست بختی نده که در دو لفظ است مثلاً  
لفظ جاره که در هر دو زبان بختی گفته که بدان چنانکه خانه رویند آمد که بختی هندی جاره و همچنین لفظ  
بهار و از هندویت تا خود از چهار تا که معنی نشت و رویت و فارسی محقق جاره و این قسم است  
موجباً از نگر و در سوم نفر است چنانکه لفظ انکه هندی است فارسیان استعمال کرده اند  
و این اکثر بنا بر ضرورت باشد چهارم التزامست که الفاظ هندی در فارسی و در زبانها

[illegible]

آورده پنجم تمهید است و آن آوردن الفاظ فارسی و زبان هندیست چنانکه الفاظ فارسی  
که در فارسی نداشتند مثل بز یا چرخه و این قسم پنجم صطلح خوانی از دست کاتبان گریافته  
و یکدیگر به بیان کیسب اسم و امری فاعلی فاعله الفاعل یا جاز است قدما بیشتر کلمات ظرفیه  
و تاخرین بلاقیه بهر لفظیکه باشد خصیصه از شرط و موصوفیه بیشتر از دیگران قیست و دیگران  
و در اتم الفاظ معنی متعدده میکند چنانچه بر فین معنی فین یا چو ابر است نازک مزاج عالمی و شگاف  
یعنی از مده مزاج نازک و دستگاه عالمی و جان آرام و آرام جان یعنی آرام و جان کننده هر دو  
عبارت است و است از این بسبب است که اینها هم در لفظ عالمی از معنی ظرفیت نشان  
و در جمیع معنی معید کنند و در جمیع معنی شوند زود هر دو درست است از این جهت که هر دو  
و در الفاظ بدون امر معنی فاعلی مراد دارند و دیگر بعضی جابقت موصوف و موصوف و مضاف و مضاف  
در تقابلهای حکم مساوات دارند چون مردم خردمند و خردمند مردم یا تشبیهات و استعارات  
اقسام متعدده است هم تشبیه و هم استعاره و هم از روی معانی مشابه گویند که سپهر آفتاب  
این تشبیه از روی شکل است آتش آفتاب تشبیه از روی معنی و سوار آفتاب روی استعاره  
یا قرینه الفاظ چون کوکبه پنجم میگوید که در معنی انواع استعارات بسیارست چنانکه خاقانی گفته  
و در از ان چکیده خون ابله تن زان کابل به مع فلک برده عروس غاوری از خون کابل  
آب زان می مراد باشد چه آن شیر و فشرده ز رشت حسن است بلکه در تحریفه چنانچه در آ  
انچه ضروری الا و اکثر الوقوع متن معنی بود و پر ختم و در اکثر مقام اشارت این منابع  
بترکیب شرح رفته و آنچه بسبب تصویر معانی و مطالب متن و تصویر و بیای آن آمده است  
برنامه رسانی و وجدان افنی نکته یا این قیقه فهم مخفی و متعجب سخنان و در وجه امتیاز عبارت  
متن شرح علامت میم و ح از سرخی نوشته اند تا اقتلاط بین راه نیاید  
و الله اعلم بالصواب و منه الا حقا نه لا اله الا الله تعالی

۴۱  
تمهید  
فارسی  
زبان  
هندی  
صطلح  
خوانی  
کاتبان  
گریافته  
ظرفیه  
بلاقیه  
موصوفیه  
موصوف  
مضاف  
مضاف  
تشبیه  
استعاره  
شکل  
معنی  
استعاره  
قرینه  
الفاظ  
کوکبه  
معنی  
انواع  
استعارات  
خاقانی  
کابل  
فلک  
عروس  
غاوری  
خون  
کابل  
آب  
زبان  
می  
مراد  
باشد  
چه  
آن  
شیر  
و  
فشرده  
ز  
رشت  
حسن  
است  
بلاکه  
در  
تحریفه  
چنانچه  
در  
آ  
انچه  
ضروری  
الا  
و  
اکثر  
الوقوع  
متن  
معنی  
بود  
و  
پر  
ختم  
و  
در  
اکثر  
مقام  
اشارت  
این  
منابع  
بترکیب  
شرح  
رفته  
و  
آنچه  
بسبب  
تصویر  
معانی  
و  
مطالب  
متن  
و  
تصویر  
و  
بیای  
آن  
آمده  
است  
برنامه  
رسانی  
و  
وجدان  
افنی  
نکته  
یا  
این  
قیقه  
فهم  
مخفی  
و  
متعجب  
سخنان  
و  
در  
وجه  
امتیاز  
عبارت  
متن  
شرح  
علامت  
میم  
و  
ح  
از  
سرخی  
نوشته  
اند  
تا  
اقتلاط  
بین  
راه  
نیاید  
و  
الله  
اعلم  
بالصواب  
و  
منه  
الا  
حقا  
نه  
لا  
اله  
الا  
الله  
تعالی

صنعا + مکرمکا + فضل علایه روزگار  
 به خون غ + پینان و لاقینان



درین + می + نشی + نو + کشتو + کانی + طبع + من + متفول + باشد  
 درین + می + نشی + نو + کشتو + کانی + طبع + من + متفول + باشد







[illegible][illegible]

سناش چون عالم سازد و ستر است  
 بر انگیزد و بهر جانب که لشکر  
 باین سپنج گریخ بر فروزد  
 ز جوش قطره در چرخ گنج  
 سخنه های که نشسته و شنیده  
 خبر از راز پنهانیش وادند  
 و عایش گزیند و با اثر رام  
 سجاها تخم مهری کشته زان دست  
 مهر از مهر و زان بر سر آمد  
 ز تنوا عشق را پشت پناهست  
 و باغ از بار دوی او تار است  
 نه در خور هر طرف امی ز تار  
 ادب در پیشگاهش پیشکشی

شود بیج ساز از مهر و نیت  
بگیرد و گرد روی راه صبر  
نمک در چشم مهر و مه بسوزد  
ای کوشتد بکلمات شاه  
ز نقش افش در غنچه چپ  
فرات اتو کوئی آفرید  
سواد خط پیشانیش اوند  
آش از دم بدخون خوشی ابد  
که در هر سو صد ابار داشت  
عرض عشق دل او چه چهر  
برای حسن ارم امید گاه  
نمک بر باغ روی او بهار  
کز آن روی روی کرد و سکار  
بختیش را حیا آینه دار

[illegible][illegible]

کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
تأليف: محمد باقر  
مطبع: تهران  
سال: ۱۳۰۵

[illegible]

[illegible]

سهر بر پشت عقل و دست بالا  
و کلمه من همه جانها فدایش  
و صد مار برای مار و آج  
انبار و داد و ایامیک و دل ز دوست  
که باشد عالم جهان در کنارش

۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

نهری اسکندر افلاطون فطنت که دلائی و داری از دور پناه هم  
می بالند خدایا پروردگار مرا در این گشت لغت های سست افزای  
کوشش منت و غم می مالند به شمع خفاش من اختر خشت من  
در جیب و دامن و به لب لطفش غنچه را چین چین خند و زیر لب  
پنهان به مویق زلفه شنایش فلق را زلفه نوایش قهر و به جوار  
و عایش ضیق را کف اجابت پر از کوه تیره نایر فرمان تصار آفتاب  
حکم نایش در کار و نسخه تقدیر را به تیره صلیب بر کنه شمال  
و فاق را آید غنچه دل شکفانیدن و خضر کوی نفاق را شب

[illegible][illegible]







[illegible][illegible]

اگر بیل کش آواز بشنو  
 هر چه بر توبه چو چرخ آید  
 نگیرد طائرش نیخو آرام  
 ز گلچینان باش فصل خور و  
 چو او کس صورت معنی نبرد  
 هنر گوشت با بر لب با مبار  
 هنر پرور نبوی گودر عزیزی

دو آواز پرواز بشنو  
 نسا زوگر بیانش مهر خودام  
 شگفته غنچه از زمیش باد  
 بدعوی لیک چونانی نبرد  
 ز اشک غم بن مرگان بنشاند  
 که آمد سر زمان بی تیزی

اچو تا غایت روزگار مضائقه در کم هنری نهاده کرم زیاده بخش  
 بتلانی آن کشاده تمنای ارباب سیر بر پیرایه التفاتش معشوق حصو  
 و از اهل هتقد کو نکته بکتابی و گلی بگلزاری قبولی خا بر راه هنر دریایی که  
 خلیه که مشکفک حمتش باغ باغ گل مراد خجیده و تکی شت کسب کمال که  
 چشمه که سچاشنی قوش مهر سر شکرم کشیده و دویچ پیر خن هنر نیان  
 نگردید که تمیزش از شکار آبان عاشقی نوز دیده اگر از تحریک با و مودت باب  
 بهر چه که تحریر نیست یا از ملوه آتش خانی مرغول انگیز تعبیر این کرم

اگر بیل کش آواز بشنو  
 هر چه بر توبه چو چرخ آید  
 نگیرد طائرش نیخو آرام  
 ز گلچینان باش فصل خور و  
 چو او کس صورت معنی نبرد  
 هنر گوشت با بر لب با مبار  
 هنر پرور نبوی گودر عزیزی

مصلحت است که در این  
 کرم زیاده بخش  
 بتلانی آن کشاده  
 تمنای ارباب سیر  
 بر پیرایه التفاتش  
 معشوق حصو  
 و از اهل هتقد  
 کو نکته بکتابی  
 و گلی بگلزاری  
 قبولی خا بر راه  
 هنر دریایی که  
 خلیه که مشکفک  
 حمتش باغ باغ  
 گل مراد خجیده  
 و تکی شت کسب  
 کمال که  
 چشمه که سچاشنی  
 قوش مهر سر  
 شکرم کشیده  
 و دویچ پیر  
 خن هنر نیان  
 نگردید که  
 تمیزش از شکار  
 آبان عاشقی  
 نوز دیده  
 اگر از تحریک  
 با و مودت  
 باب  
 بهر چه که  
 تحریر نیست  
 یا از ملوه  
 آتش خانی  
 مرغول انگیز  
 تعبیر این  
 کرم

اگر بیل کش آواز بشنو  
 هر چه بر توبه چو چرخ آید  
 نگیرد طائرش نیخو آرام  
 ز گلچینان باش فصل خور و  
 چو او کس صورت معنی نبرد  
 هنر گوشت با بر لب با مبار  
 هنر پرور نبوی گودر عزیزی







و لازم ساخت است که بترتیب متوکل کتاب نورس پرداخته و مسامحه  
 مطلقه را بجا نماند و شنیدن آن نواخته و التزام این معنی که چنانچه  
 سازگی معانی طراوت با الفاظ خجسته و نویختن نقدهائی که برین  
 نورش را بسته شد حلقه اثر بر دور و لبا که در و باد نفس گویند گان  
 مگر و غمهای نو و کس از رویا می خاطر شنوندگان رویدر بار

از شاه دکن جهان شایه آباد  
 خاک غم از آب نغمه اش برآید  
 آن کس از نو نوشده طراوت  
 آن کس از نو نوشده طراوت

از شاه دکن جهان شایه آباد  
 خاک غم از آب نغمه اش برآید  
 آن کس از نو نوشده طراوت  
 آن کس از نو نوشده طراوت

چندیان شیشه بچشم را نیش میگیرند و ناریان اگر نویسند  
 فضل کما شش و اند بجاست مابین معنی که این شایه عیب  
 پرده غیب بجلوه گاه ظهور لورسیده نورس خوانند هر چه دست  
 قیاس مسمی ازین اسم گیر

قیاس مسمی ازین اسم گیر  
 سواد خواندن به پیش روشن هر چه چینی و هر سطر خطی برش  
 سواد خواندن به پیش روشن هر چه چینی و هر سطر خطی برش

و لازم ساخت است که بترتیب متوکل کتاب نورس پرداخته و مسامحه  
 مطلقه را بجا نماند و شنیدن آن نواخته و التزام این معنی که چنانچه  
 سازگی معانی طراوت با الفاظ خجسته و نویختن نقدهائی که برین  
 نورش را بسته شد حلقه اثر بر دور و لبا که در و باد نفس گویند گان  
 مگر و غمهای نو و کس از رویا می خاطر شنوندگان رویدر بار  
 از شاه دکن جهان شایه آباد  
 خاک غم از آب نغمه اش برآید  
 آن کس از نو نوشده طراوت  
 آن کس از نو نوشده طراوت  
 چندیان شیشه بچشم را نیش میگیرند و ناریان اگر نویسند  
 فضل کما شش و اند بجاست مابین معنی که این شایه عیب  
 پرده غیب بجلوه گاه ظهور لورسیده نورس خوانند هر چه دست  
 قیاس مسمی ازین اسم گیر  
 قیاس مسمی ازین اسم گیر  
 سواد خواندن به پیش روشن هر چه چینی و هر سطر خطی برش  
 سواد خواندن به پیش روشن هر چه چینی و هر سطر خطی برش

سواد خواندن به پیش روشن هر چه چینی و هر سطر خطی برش  
 سواد خواندن به پیش روشن هر چه چینی و هر سطر خطی برش





خود آلت تحریر انکاشتند غرض کہ محرمات ملت از مجرمه افی را بدین هم

اوپ آموز و نکست اندوزند  
کونوا ملوان کہ باہمہ فطست  
انیکہ خودیہ نفس نفس لوہہ سرتر

میں نے ان کے لئے ایک اور سیٹ بھی تیار کیا ہے۔

جفیل حشیدن حکمت است فی الحقیقه ترقیم و سیاه به هم نفیض تعلیماتی  
مترن موجب "فلا فاعله کبریز لطیف از خود بیخودتر کنش" مانده لذت رسیده به

که تقریبات فزویه اند که سخنور را بد که اول ملاحظه است سخن

چہ بسیار عبارت باشد کہ لفظی در آن یادوم و کم نکتہ و بانگ تعدی می یابیم

[illegible][illegible]

سید محمد علی میرزا، پسران و نوادگان



کوتاه دریافت سناختن و سخن والا ترجمه را از ضرورت از پایه خود انداختن  
 مثل حال جوهر فروش و نقاشیست که یکی در شکستن گوهر گرانبها دل  
 سخت کند یا مستی تنگ پای و دست بی تو انداود و دیگری قائم را  
 از تیزی پری از تو آید که نظر حتم تماشا شود که شود چون صفحات و علم  
 خاص نام زیر مشق خامه او که مست آنما که تماشا می مجلس شتاب آید  
 آیین بنگاه و سماع بسته اند و عیب و نور و چشم و گوش است اند  
 عقل مصور و در مجسم نماید و آبی کلام معجز نظام در و ج گوشتش  
 پخیده اند گمان بر بند که این تایش از مقوله تایش و گردانست  
 که در معج خود و مبالغه با میکنند و قطره و ذره ایشان آینه در  
 به مطلع آفتاب میدانند اگر چه صدق مقال ظاهر و غیور و بار و اما  
 این منظره قسم نایم کنند بکار نرند که بر عیان خطا و بیان مشک بر نرسد  
 برات داود و بنیاد نرند که به فضل نغمه و در نوازش بروی سامع کشتا و  
 که در دفتر تو معیش اندازد قائم هیچ باین رقم نیست شد قانون نفس









سعادت اطاعت شریعت نغرای منطفوی و دولت افروختن امامی  
مرتضوی به پیرایه آبگماوش رونق بر شریعت مفتون بدستی اعتقادش  
کلمات از شکست مفتون قبول مرش دست معرومان بر سر و بر پیش  
زخم مشک آن بکره فرق توین آسوده سایه کلبه میش شور تر و جلیت  
شکایت پوشه نشاء میش بآپ روشی تقویتش بآبست کاغ ایان بخار بنیان و ستیاری  
ترتیبش آگاه و محکم عاینه دارا و بان سجل گیر و دار گماشتگان شهر و دیار  
بهر افضا فامانان قضا قدرت ترنم می در محفل بیت آیین اشغال حکمان  
مسند شریعت بر فراز این احکام پادشاهی مقدم نشین تر و دشارع گما  
گرد و تعصب از دامن خفته و چند فغانده و محبت هر یک از مقربان درگاه  
را در محفل دل امام منزل سجای خود شامده دلیل محبت پیشرویش  
پیر روی اصحاب کبار و بر بان پاکی طینتش محبت ائمه اطهار ثانوی

بر میدان حضرت پیر ایش  
نن سر برگ رنگان بی سر

سرف نیکان همه تو لایس  
نخل بوخت نشاندگان بی

میرزا حسن خان قزوینی

















نوید و غور شد زار از زاریش  
 دست بر دل و زلفش خجسته  
 معجزش نو بهار باغ ارم  
 که بآینه بر استخوان  
 ایوهر عشق را دلش مخزن  
 این قصرت نه مهر و شاد ماه  
 در دل و دلبران تصرف از تو  
 پیش از تویش نیست آفت  
 می مهرش حصار پیشم باد

سنبستان شام از موش  
پای در گل ز قاشق طوبی  
ولنج پروانگی حیران حرم  
از مژه و مهر ساقش لبریز  
خواب خوش را درش خرم  
هر گاه می که رفت و پشت نگام  
عشق یعقوب حسن یوناز  
خشب ز اغوشی صاحب این  
ساغر مرفوش پرست نوشم بار

ہشتم سیرت پندید و اطوار بر گزید

صاحب خلق و کمال جامع صفات جلالت جمال بطالعه المایه فی القلش  
بگیاگان شایع متن آشنائی و بر جاوده پیروی پیشرویش خضر شسته و او  
رهائی آب سحابی شیرش نشاندۀ غبار بلبل و عنای و هم و نهاده

فیه غورشید زار از دریش  
 دست بر دل ز طاقش خوبی  
 عارضش نو بهار باغ ارم  
 که دایم بر آتشی سینه  
 گوهر عشق را دلش خرم  
 این نصرت به مهر دشت ماه  
 در دل و لعل آن تصرف از تو  
 پیش از تویش بهشت ساخته  
 می مهرش حصار بهوشم با

سبستان شام از موش  
 پای در گل ز قاشقش طوبی  
 دلخ پر و انگلی حیرانم  
 از شمع و مهر سانش لبریز  
 نو از حسن را از رخ خرم  
 هر نگاهیکه رفت دشت نگاه  
 عشق یعقوب حسن یوسف از تو  
 حبش از غوغی صاحب این  
 ساغر مغموش پرست نوشم با

هشتم سیرت پسندید و اطوار برگزید  
 صاحب خلق و کمال جامع صفات مبالغه جمال  
 بیگانگان شایع تر آشنائی و بر جا به پیروی پیشرویش خضر نشسته بود  
 رهنمای آب حیاتش پیش نشانده غبار کج و عناد و هم وینده



بشکند آسمان و آیدانش	شکند طاق عهد و پیمانش
ساخت کار آن کسی که با او ساخت	برود و رفتش آنکه خود را باخت
آنکه رخسار او نمید چید	و آنکه نشین باز و سخن شنید

منهم توفیق کسب فضائل و کمالات

با نماند از طبع و قیاس پس بماند آسمان کوتاه امج و با غیور و فکر قفاوش  
 خردن دریا تنگ موج بجز نغمه های دایوی موم کند و دلهای آیین  
 و بر طبع است ترانه های بار بیدی از غنچه های یوسف پیرین در شمع آینه ساز  
 جرم نه زهره بگل تسلیم شاگردی و تبارک را می و در نغمه رقم طرازی و بر سر  
 عطار در راه نقطه امتحان قلم مرتبه افزائی بلبل اگر نغمات نقش و نقش  
 بر آینه و کس تن آنه خود را با حرن برگ گل از منقار بیره و نرید و بشوید و نغمات  
 چاشنی بلاغت در کام و زبان و پیاشته و یکسایه طلاقت قنصل گشت از  
 و بیان شسته بروشنی بیا نشن شام طبعان در صبح طرازی و بر سر  
 ادایش کوتاه در کاین در زبان و داری و ستر معانی می رسد کجا

بشکند آسمان و آیدانش  
 شکند طاق عهد و پیمانش  
 برود و رفتش آنکه خود را باخت  
 و آنکه نشین باز و سخن شنید  
 آنکه رخسار او نمید چید  
 و آنکه نشین باز و سخن شنید

در

در







منی و تشبیه بر سایرین ادا بیان رفت کی آنکه اگر دیو را بر بنخیر رک مپی  
صد جابجای و اعصابه بندیم است که جلدی از جلد بیرون جهنم را که  
ناتوانی این آب بنایستی است که نهنگام تصویبش هرگاه بر قلم لغزینی و  
او را او را پاد و اقاد کرده و او را بر زمین نقش بند و قسم هستی که درین جهان  
مستحق نیست این طور بنحان تکلفی در غور برداشت و نهایت خود معلومه است  
و اگر معینش گران ترست که با برکی برگردن تو نامایان سخن نهاده ارباب  
استعداد و رحمت کتابخانه که مکان فنی الهی است که مکتب خاندان و استادان  
منی اعمی شاگردان اعلی حضرت طلب الهی روزی با خود معینش آنجا که  
حایت و مناسبت مرعیت یوان عدل و او در ایوان مجلس  
نشاط و دبستان میدارند و دیوانه یاری جو در سخا و خزان و غور و غری  
هنر در کتابخانه مقررست فی الحقیقه غایت گامی که مغرور در او پست  
کشیده کتابم نهاده تنگ در هم نشسته اند یعنی از حاضران و تنهائان  
تعلیماتیکه در باب شعر و شاعری شنیده شد از این استنها مقام و متنا





بیت کی زبان مراد، ایہ ہر ارباب

اگر پیشتر عشرت غربت پردازم خلقتی را از وطن برمی آرم و کتاب  
این رشک هم ندادم و اگر ازین حرمت زبان می بستدم بر غفلت  
بسته آشنایان و در ماندگان می ترسم و اینقدر بر سر

<p>مسکن عیش و عشرت کن نیست از صبح روز و شب</p>	<p>همیشه مست نوی لب اغترت قضا و عرفان</p>
--	---

خند بر انشراح شام غریب  
ای سحرش شکستگی  
است آری شه غریب نواز  
چرخ چرخ

نغمه های غریب بخت فرسار  
در سخن بکشت بد مغرور پوست  
چرخ چرخ

نقد و معنی غریب آرزو دوست  
ب دل زلفی و دلخیز  
هیچکس در وطن غریب مباد  
رفتن از کوی او نصیب مباد  
معنی صورت و فاف و وفاف  
معنی بطریق پیش میرود است

زہر مارا محبتش تریاق      نصیت خود را کہ سیر کشود را

بہر خیر نہ بہر ہمت و بردا

کوجسته او کس بهرانی او

وہاں سے کہیں نہ گئے۔

[illegible]

*[The page contains dense handwritten Persian text in two columns.]*

بیت کیت بیان مروت، بهر آریز  
 زبان پیشول چه سازم بکنای  
 اگر پیشتر عشرت غربت پردازم خلقتی را از وطن برمی آرم و تاب  
 این رشک هم ندانم و اگر ازین حرفت زبان می بست دم بر غفلت  
 بهیسه آشنایان و در مانگان می ترسم و اینقدر حیرم  
 قسم منم مشغولی  
 لب بغیت فتیله ز غزلت  
 خنده بران شرح شام غریب  
 هست آری شه غریب نواز  
 نقیض و معنی غریب اردو دوست  
 هیچکس در وطن غریب مباد  
 زهر بار محبتش ترایق  
 بهتر خیم زهر هفت ورود  
 کوبند او کس بهرانی او  
 مسکن همیش و عشرت کن  
 نیست او هیچ روز و میل غیب  
 نقمهای غریب بخت نثار  
 در سخن بر کشید مغز و پوست  
 رفتن از کوی او نصیب مباد  
 معنی صورت و فاق و وفای  
 صیت خود را که سبکشور  
 قسم جان بزم گمانه او  
 نامه در خواندن بهر موی او

انچه رسك بجا مي نهد و در سنج به در شده و برهه ي آنقدر بر مي خاست و هم به جاي نهد و

فعل ویرایش العجل کوپان

باش این مع و شما می دیگران نیست که عذر تطویل کلام با اینست

ناطقه نبایش شد و از شادابی گشتن تشنگی تشنیه این روز می فهمم

آنرا که سوت محرر مژگان بخشن خدا بدو دعا بر او کند که غنیمت است

اگر کسی کو جوابت لیا میں باز کن

غزل کشته از ابرو ابرو را	قیامه خیزد چرخ نیست تعلیم را
--------------------------	------------------------------

و نیز نوشت و مستقر بنام

تہذیب و حرکت انسان کہ نہایت  
کمان سرکش ز احتیاط میمباد

از جناب منزه از غیبت

عش. ام. الم. تق. ماو

یہاں سے کہیں سے

ہاشمیا جلد ۱ امیدوار

سلسلہ درمذہب اسلامیہ  
مدرسہ پین پین سیم

وہاں سے آکر کراچی پہنچے۔

تشیب

این کتاب در دسترس است

مجلس علمیه عالی

عالمی کمیٹی برائے حقوق نسواں

وہی ہے جو کہ

مجلس شورای اسلامی  
جمهوری اسلامی ایران

پاکستان

سید محمد علی

انجمن

میں نے اس کو

[illegible]

برای این که

روٹی اور شیشہ

انتخابات

بسم الله الرحمن الرحيم

# و یاجه سوم از سه شعر ظهوری که خوان خلیل شهرت

بسم الله الرحمن الرحیم

اسی از تو بر امل سخت کاین	گر زو که میست و کز قایل
انطق از تو بهمانی ارباب خرد	انماخته خوان سخن خوان

شکر و بهت جایی که ابراهیم کی از پیشکاران خوان غلامت است  
 چه انداز شرح و بیان و بیان محمدت محمودیکه حضرت محمد مصطفی  
 در آواشی شناسی و بغیر اعتراش نموده چه یاری کام زبان و بی انگله  
 راین ساقب آل اطهار و احباب انجاش خصوصاً سهار ریان و لایت  
 علی مرتضی حلیه التیبه و لشاکه کلام معجز نظامش تحت کلام فوق و فوق  
 مخلوقست درینده گری شاخ و برگ سخن نموده نورس اوزار نهال شناسی

و ابراهیم کی از تو بر امل سخت کاین	قطعه
و دیده و را و کفن خاک مقدم او	و ابراهیم کی از تو بر امل سخت کاین

Handwritten marginalia in Persian script surrounds the central text, providing commentary and additional verses. The text is dense and covers the entire page, including the margins.

*[The page contains dense handwritten Persian script in Maghrebi style.]*







احوال است و از سینه باز و شاهین نواخته سپردن مجموع چنگل حجاب  
 آشیانت و بشیر دادن بره نامن شیر پستان شبانان بحرف لغزش و با  
 بنده گمان نوشتن و بدخمان محال سال نو کاه که نه بباد و اودن بره  
 عالم را و اودگان گریختی نشسته و با خلقان را فلک نفر زندی برد  
 ما شمیم چین موشی نیم از دکن سخن می برد آهوان آن شرمین  
 بحر انیکشاید از یک حرف کم نکستی بر نایه نیاید اگر قرض از کان بخت  
 بر نیاید جور شدید را و تنور شفق نهند و اگر دریا که هر شاهوار بر نیار و بار  
 را بسج برق کش بطراوت لبرهای سیراب شده مزروع هوا داران  
 بر قهای جهان نور سوخته خرمن فتنه کاران آبا و اجدات سپردن  
 در شفق پدیری و مادر می و طبع و آثار بر سمد فرماندهی و فایده  
 روز و شب کان از لقب چشم براه است که در چرخ در کار و سال  
 بحر از مدد گوش بر آواز که در چه مقدار در پله که هم ترازو و از زور  
 برشته بخیر و لهما گنجینه باز که نهشته و عهد را حد گرد و فایده  
 به و نهشته ای عهد اولی و ملاطفت و ملاطفت و ملاطفت و ملاطفت

این کتاب است و از سینه باز و شاهین نواخته سپردن مجموع چنگل حجاب  
 آشیانت و بشیر دادن بره نامن شیر پستان شبانان بحرف لغزش و با  
 بنده گمان نوشتن و بدخمان محال سال نو کاه که نه بباد و اودن بره  
 عالم را و اودگان گریختی نشسته و با خلقان را فلک نفر زندی برد  
 ما شمیم چین موشی نیم از دکن سخن می برد آهوان آن شرمین  
 بحر انیکشاید از یک حرف کم نکستی بر نایه نیاید اگر قرض از کان بخت  
 بر نیاید جور شدید را و تنور شفق نهند و اگر دریا که هر شاهوار بر نیار و بار  
 را بسج برق کش بطراوت لبرهای سیراب شده مزروع هوا داران  
 بر قهای جهان نور سوخته خرمن فتنه کاران آبا و اجدات سپردن  
 در شفق پدیری و مادر می و طبع و آثار بر سمد فرماندهی و فایده  
 روز و شب کان از لقب چشم براه است که در چرخ در کار و سال  
 بحر از مدد گوش بر آواز که در چه مقدار در پله که هم ترازو و از زور  
 برشته بخیر و لهما گنجینه باز که نهشته و عهد را حد گرد و فایده  
 به و نهشته ای عهد اولی و ملاطفت و ملاطفت و ملاطفت و ملاطفت

این کتاب است و از سینه باز و شاهین نواخته سپردن مجموع چنگل حجاب  
 آشیانت و بشیر دادن بره نامن شیر پستان شبانان بحرف لغزش و با  
 بنده گمان نوشتن و بدخمان محال سال نو کاه که نه بباد و اودن بره  
 عالم را و اودگان گریختی نشسته و با خلقان را فلک نفر زندی برد  
 ما شمیم چین موشی نیم از دکن سخن می برد آهوان آن شرمین  
 بحر انیکشاید از یک حرف کم نکستی بر نایه نیاید اگر قرض از کان بخت  
 بر نیاید جور شدید را و تنور شفق نهند و اگر دریا که هر شاهوار بر نیار و بار  
 را بسج برق کش بطراوت لبرهای سیراب شده مزروع هوا داران  
 بر قهای جهان نور سوخته خرمن فتنه کاران آبا و اجدات سپردن  
 در شفق پدیری و مادر می و طبع و آثار بر سمد فرماندهی و فایده  
 روز و شب کان از لقب چشم براه است که در چرخ در کار و سال  
 بحر از مدد گوش بر آواز که در چه مقدار در پله که هم ترازو و از زور  
 برشته بخیر و لهما گنجینه باز که نهشته و عهد را حد گرد و فایده  
 به و نهشته ای عهد اولی و ملاطفت و ملاطفت و ملاطفت و ملاطفت





این ماه می نمود و از رشت شعل خورشید رخسارش ام شب طوی و  
 نوری آفتاب او نفس کن در باغ و بتان بتاشای سر و گل اگر  
 سر و کاری باشد از رخسار و قاشمش گلوتی باکی از شرم در زمین فرو نرود  
 و دیگری از تاب خجالت آب نشود گوهر و عوی باکی بکاش باز گشته  
 و میرت تفرج خرامش کباب از خرام باز گشته باکشا و گی روش از  
 صبح تنگ پشانی چه کشاید پیش بالای بلشس جلوه سر و کوتا قد  
 چه نماید هیچ مرغی نبرد که از خود نامه پیش نبرد و یکپه شش در آن  
 منان آفتابش بران افتد بتاشای مهر رخسارش موسم بهار و بدن  
 استماع گفتارش فضل نیان شنیدن بر و ان حجت کلید و طوسی بسته نگاه  
 سعادت افزای جایان تر از سایه بهابی شیرینی بنجم خجالت ان حکم نامنوع  
 گوارا قدر شربت میگرد است این  
 از و صبح این صفا و یوزه گرد  
 برای ویدن این زو آخر پیش

پس ازین بهشت نیک است این  
بعجز این کار را هر زنده کرد  
و اگر خود را ندید آنگاه که ویش

گموا از قدر شربت میگردست این  
از صبح این صفا در یوزده کرد  
برای دیدن این ز آفریدیش

[illegible]



و شتی تقریر و نکات بشاید که تارکین فغان را جز فهمیدن عکلا  
 نیست میفرمایند که اگر نقلی محتاج بنکار شود و قائل و وفهم بنارسانی خود  
 دارند اگر چه سماع و دیررس باشد و همچنین اگر پیش از تمام شدن سخن  
 سرشته فهمیدن است بنیاید سماع بکار نامافی خود افتد اگر چه است  
 نویسد بیان باشد و آنها که در شعر و شاعری مرعی می دانند نمازده  
 نیست نبوده و نخواهد بود و میفرمایند که غزل از بیت پر کن خالی باشد معنی  
 مطلع بلند را مطلق گردان آنکه مافوق آن شده نباشد و تا آخر غزل  
 از بیت دیگر بر جسته و روانی آن تر باشد چنانچه اگر برگرد و صد از اظرف  
 باشد و در آن بهین سخن عشق و عاشقی خرج شود و موافق و فصلی و در  
 اقسام شعر و سجع گردد و در هر چه که بنیاد کنند اگر فراق باشد و اگر مصداق  
 و در همان تمام کنند و یک بیت سوختن یک بیت است و سخن نباشد و اگر  
 مقفی باشد معنی حرف بر گوش خورد و قوافی را همه بر یک زبان او  
 میدانند خصوصاً در رباعی و این موزونیتی علیحد است و در و کلمات

اینکه از سوره انعام تا آخر  
پانزدهمین فصل است  
و در این فصل از حدیث آمده که  
هر کس که از این کتاب بخواند  
او را از آتش نجات دهد







[illegible]

وہ ہر وہ پنج حش را باز  
روشن گشت خورشید و شمس  
پہلے حش را باز  
نہیست ہم فوریہ خجائے می  
راہی پندار شاد فکر را کام  
منصورہ ہر کہ حش را باز

بیفتش اسپ گیر و خیل انداز  
 با خشن از حرکت و بر و ن  
 مغلوب شدن <sup>پایه</sup>  
 مفت بر و از بقای می یزد  
 شاه رخ کو که شاه رخ می خیزد  
 رخ <sup>شاه</sup> بشتر خج ایام ده  
 کز دل بر و آرام و ولای اقم

اگر کشیده از فضا که استایش نیز گفته شود بخایند و سخوابه بطلب ایشان  
چون بمانند که با وجود شغل جاندار می نمازد و نعم بادشاهی می آید و نیز  
چون بمانند که با وجود شغل جاندار می نمازد و نعم بادشاهی می آید و نیز  
چون بمانند که با وجود شغل جاندار می نمازد و نعم بادشاهی می آید و نیز

عصر ہفت روزہ قیاس سہی زمین گیر

در فن تعمیر از موصوفان این شهر

سفید لب سر سبز پنجه آب میخیزد زنگ چهره سازد اهل معنی اگر گفتی ای انصاف

[illegible]

ن پي حسين شاه حقيقته برتريه آن صورت سامعين معني انكاهند هر معني سجده

صورت پرست شود عجبی نیست اگر مصلحتی بر سر پیشه کشد و بیکر شیر و  
 ویدیه معیز گمارد و بزورش کی بر گوی زمین خرطوم جو چکان سازد و دیر کی باز  
 کوبد کای و آسمان بخیه باز و رفت مانی نهاده که مادران نش خجالت انفال نشند  
 اگر نه چه و بایست انداخته قوت صیغری نیز اگر بید و دزد چون و سر در پیش  
 و چون شرح حق حسین بنمودند قیام با یکتا خطا بفرمود و داده اند که اگر تیغ حریف  
 بر یک خورند یا در راه و بخلاف نهاده و سحر خط و بگمان نهاده و پس شرح  
 لغت و معنی خیر افراشته و نشان بی از دو اثر و نقطه و امر وانه جامی گنج خسته  
 جوی که از شکوه سر نوشت نیاساید سطرش جبرین پنهانند و در سجا  
 شکری زمین فرسایند و او ش از زود و در جراح خوشید است قلم ناکش  
 از مرغ و طره ناهید و نقشه خطان او در مشا و به سبیل از خطش طره کار  
 اقتاده از موزونی جاوه الف می شود و اما متان نه نیست از و نه  
 نیم ریحان کا کالان در قفا خا ریدن از تبسم نداده بدین یا هم بر اندان  
 بگلبرگ لب پنهان از اقفا و حلقه با سر حاره و ذوق سبز خطا پس پو

[illegible]

و صفتها می هر گمان با وجود برهمن و فی عالم کریم ز بر گشت ز بر زبر و در حال  
 بهشق نقطه داعی مستوحشته که در محکم کافور در انداختن چشمتان غصید یقینا بد

یاد می خط گشت در جنبها پیش	هر نقطه آن نافه مشک آگینی
برقع بر خشن تار و پود و نمک است	میگشت مگر نه خط پستی و
چنان افیض تعلق معجز گلشن مگر	قطع کمر و دود سال ره پیش نظر باشد تا
تا نگه یابای تم برین حرد و شیشه	چشم و ما در غر از صغیر با بینی
گر خطش را با خط یاقوت بنجیدیم	یک خشان لعل مغنی آدم اینک
بزرگان فکران قفل لبان است	و نشین هر نقطه اش از نقطه
چون ات از مهر گلکش پر بهارین	کجا چنین شمع می باشد چکه در و

با وجود این همه فضل و کمال جمله رسد و سوتی اصل می آیند و قصه  
 بوعلی و درستان قدرت خود بر آنه بهالیمان می شنیدند اگر نه نموده  
 زبان بدعو می اعجاز کشاید بقدرش عوفش با نوا گوشتها آواز و  
 میفرماید و تیکه حرکتش با اصول بر نیامخته شایسته بار بر خسته

و در این عالم کریم ز بر گشت ز بر زبر و در حال  
 بهشق نقطه داعی مستوحشته که در محکم کافور در انداختن چشمتان غصید یقینا بد  
 هر نقطه آن نافه مشک آگینی  
 میگشت مگر نه خط پستی و  
 قطع کمر و دود سال ره پیش نظر باشد تا  
 چشم و ما در غر از صغیر با بینی  
 یک خشان لعل مغنی آدم اینک  
 و نشین هر نقطه اش از نقطه  
 کجا چنین شمع می باشد چکه در و

و در این عالم کریم ز بر گشت ز بر زبر و در حال  
 بهشق نقطه داعی مستوحشته که در محکم کافور در انداختن چشمتان غصید یقینا بد  
 هر نقطه آن نافه مشک آگینی  
 میگشت مگر نه خط پستی و  
 قطع کمر و دود سال ره پیش نظر باشد تا  
 چشم و ما در غر از صغیر با بینی  
 یک خشان لعل مغنی آدم اینک  
 و نشین هر نقطه اش از نقطه  
 کجا چنین شمع می باشد چکه در و



نقشی باین پرکاری سپرداخته از کمار از تفرات و مبالغات و تعما  
 زوق و شوق بطریق تشعیه بیست شطرنج و زریه ترقیت الحق  
 نغمه و ساد غنایی عمومی بر گوشن و فغان نغمه و زور کار حلقه نوای شرف و کوشش  
 کشته نه خوب نشتر است کشته تا  
 پوبست تر نم گوش هر  
 نفس اماران به تن از نغمه او  
 نفس در تشهایش تا نگردد  
 رباعیا نقشی عجیب شاه بر انگیزد  
 کف غنچه کنی پر ز گل نم شود  
 گاهی که بچگونه نغمه شاه رود  
 ادکام و زبان مطربان در گوش  
 شادابی جان نغمه ماده است  
 ز انسان که صبا سخت سلیمان بد

کوه ساد و غنایی عمومی بر گوشن و فغان نغمه و زور کار حلقه نوای شرف و کوشش  
 کشته نه خوب نشتر است کشته تا  
 پوبست تر نم گوش هر  
 نفس اماران به تن از نغمه او  
 نفس در تشهایش تا نگردد  
 رباعیا نقشی عجیب شاه بر انگیزد  
 کف غنچه کنی پر ز گل نم شود  
 گاهی که بچگونه نغمه شاه رود  
 ادکام و زبان مطربان در گوش  
 شادابی جان نغمه ماده است  
 ز انسان که صبا سخت سلیمان بد

نقشی باین پرکاری سپرداخته از کمار از تفرات و مبالغات و تعما  
 زوق و شوق بطریق تشعیه بیست شطرنج و زریه ترقیت الحق  
 نغمه و ساد غنایی عمومی بر گوشن و فغان نغمه و زور کار حلقه نوای شرف و کوشش  
 کشته نه خوب نشتر است کشته تا  
 پوبست تر نم گوش هر  
 نفس اماران به تن از نغمه او  
 نفس در تشهایش تا نگردد  
 رباعیا نقشی عجیب شاه بر انگیزد  
 کف غنچه کنی پر ز گل نم شود  
 گاهی که بچگونه نغمه شاه رود  
 ادکام و زبان مطربان در گوش  
 شادابی جان نغمه ماده است  
 ز انسان که صبا سخت سلیمان بد

کوه ساد و غنایی عمومی بر گوشن و فغان نغمه و زور کار حلقه نوای شرف و کوشش  
 کشته نه خوب نشتر است کشته تا  
 پوبست تر نم گوش هر  
 نفس اماران به تن از نغمه او  
 نفس در تشهایش تا نگردد  
 رباعیا نقشی عجیب شاه بر انگیزد  
 کف غنچه کنی پر ز گل نم شود  
 گاهی که بچگونه نغمه شاه رود  
 ادکام و زبان مطربان در گوش  
 شادابی جان نغمه ماده است  
 ز انسان که صبا سخت سلیمان بد

نقشی باین پرکاری سپرداخته از کمار از تفرات و مبالغات و تعما  
 زوق و شوق بطریق تشعیه بیست شطرنج و زریه ترقیت الحق  
 نغمه و ساد غنایی عمومی بر گوشن و فغان نغمه و زور کار حلقه نوای شرف و کوشش  
 کشته نه خوب نشتر است کشته تا  
 پوبست تر نم گوش هر  
 نفس اماران به تن از نغمه او  
 نفس در تشهایش تا نگردد  
 رباعیا نقشی عجیب شاه بر انگیزد  
 کف غنچه کنی پر ز گل نم شود  
 گاهی که بچگونه نغمه شاه رود  
 ادکام و زبان مطربان در گوش  
 شادابی جان نغمه ماده است  
 ز انسان که صبا سخت سلیمان بد

نقشی باین پرکاری سپرداخته از کمار از تفرات و مبالغات و تعما  
 زوق و شوق بطریق تشعیه بیست شطرنج و زریه ترقیت الحق  
 نغمه و ساد غنایی عمومی بر گوشن و فغان نغمه و زور کار حلقه نوای شرف و کوشش  
 کشته نه خوب نشتر است کشته تا  
 پوبست تر نم گوش هر  
 نفس اماران به تن از نغمه او  
 نفس در تشهایش تا نگردد  
 رباعیا نقشی عجیب شاه بر انگیزد  
 کف غنچه کنی پر ز گل نم شود  
 گاهی که بچگونه نغمه شاه رود  
 ادکام و زبان مطربان در گوش  
 شادابی جان نغمه ماده است  
 ز انسان که صبا سخت سلیمان بد



و از برای وهوی گویندگان صداتی در کشتن فلان پیچید که اگر انما  
شوند شنوندگان از استماع نعمه محروم گردند و از جوش و خروش سازندگان  
در حقان قنصی بر نداشته که اگر آوازهای نشیند بر گما از دستهای فی از با

رابعیات

<p> از زمزمه پُر برگشتنوا گشته جهان  بیکمانه دل شد ندغمای کن  هر گوشه لواهی عشرت افروخته <sup>ایضا</sup>  طفلیکه بچاسم جو دامت  شهریت که لاله گرم خون میرد <sup>ایضا</sup>  پانی بکشتا بسیر صحرا و به بین <sup>نخ شاد و شغنی ایران</sup> </p>	<p> فرج گهر موت و نوا گشته جهان  تا نغمه نورس آتشا گشته جهان  در تن به نغم ترانه جان کاشته <sup>ایضا</sup>  کاشش شرباب نغمه بهوشته  از دیده گر گشتش فسون میرد <sup>ایضا</sup>  که شدنم حسن عشق چون میرد </p>
---	--

ستون آرزو دار که بخت تغییر کند خانه خود بجزن شهر نو بسپارد و در کار  
وزبان خامه کند و از بیم دراز نفسی مصالح بنامی کار کردن کوتا  
میکند اگر شهر واری کل تعریف در آب بگیرم معامله واری خود چه باشد



اجمال گفتن بگفتن غالب آمده گوشنیدن شکوه تقصیل آشنیدن بکن

<p>عشر نگه شهریار جسم و بهیم          آری آری که پوشش ابراهیم</p>	<p>رابعی این شهر که از این شهر است          مصریت که بر مصر نفوذ دارد</p>
---	---

هذا شهر که هر روز آفتاب هفتاب مجازات و تختانه بادشاهی را  
 بیت اکثر خویش میداند و در گرد و بی گنجکاری در و دیوارش که  
 آوازه صبح فرو نشاند تا شام بر و مان ترا می افشاند عمارت  
 که جهان گشته جان نوحی یافته زمین اگر در شیشه شکسته بر زمین که مراد  
 غوغا از پنجه دیول بود برآمده عرض طولش بانی چنان قرار داده که آسمان  
 از آشی بگردش تواند گردید اگر در خورشید خفته مرغی مونا که گره اضل کل کپ خستید

نظم شد تا چو اتع بدلان کن  
برین آسان منظر از منظرش  
اضافه قطوبه  
برایوان کند چون سلام آفتاب  
بفرشته دین دامن فرشانند

[illegible][illegible]

اعمالی و ادانی نیز تمکید هم در ارتفاع و استحکام عمارات رفعت را  
سر فزای می توانست رنگینی دیگر داده اند و در بالا برون کلاه و ایران  
قصر منظره اینها از برشتن مصلح آنقد رفته قباوه که پشت گاه وزمین از

نگین و گرانی پست و بلند گردیده او کثرت بنا و وسعت فضا در هر خانه  
 و محفل و میدان  
 محله و در هر محله شهری و بیچ که چه پانهند که از موجه رطوبت و وسعت  
 ترازو سیرایان بحر اصول نقل بشناسند چند هر چیز بمقتضا طبعیت و کما  
 ایچ و در

و کما میا بست خردن ان شوقی و خوندنای عشق و حین میاکی و سوانی  
 آن کینت من که از این بدوق خزان یافت  
 شوق را که بریافت می خنجه دیگر صبر ابر فو کار دی عقد و برتر صومها  
 راز و نوق میکده کشیخان در مرغی زرندان و کان سوز و در بار  
 سحر بار نشو و نما سیر کسل در لشکران صرف مراعات احوال غایا ملحق  
 افزاینده بر این اسرار و موسیقی و صفت و مضامین الهیه

طاسمیست دفع عنمای	لدار عظم ازل آن مشهر بجز
که داور در خاتیش کوج بند	صوشت از ترکمت از گزند
نسیم درو با مشان نقیه	سر کوئی خنیا گردان زهره خیز

اعمالی و ادانی نیز تعلیم هم و زار تفاع و استحکام عمارات رفعت را  
سر فرازی متانت را این بی و یکر واده اند و در بالا برون کاخ و ایوان  
قصر منظر زیبا از برداشتن مصلح آنقدر به قیاده که پشت گاو زمین از  
سنگینه و گرانی پست بلند گردیده او کثرت بنا و وسعت فضا در هر  
محله و در هر محله شهری و بیچ کوچی پانهند که از موجه رطوبت و دوسرود  
ترانه سرایان بحر اصول نقل بشناند مهند چرخ بقضای طبیعت و گکار  
و کامیابست حسن ان شومی و خود نمائی عشق در عین بیابکی و رسوائی  
شوق را بگریه یابی می خنجه در کار صبر ابرو فوکاری عقد و بر تار صوم  
راز و فوک میکشید پشیمان در می رندان و کان شود و در بازار  
بشار نشو و نما سپر کل در لشکریان صرف مراعات احوال غایان شود  
لار و نسیم از اهل آن شهر بجز  
معاونت از شرکت از گزید  
سرگوشی خنیاگران زهره خنیر



بدل از زنده و پیتام ده  
بسودای ایشان چه کوشید جان  
سر عقل را و مرغ دیوانگیست  
ز احجار خیسان جادو پرس  
فتانند در کفر و جبر و سب  
ره بایه داران ایمان نهند  
سر تقوی هر که که میکرد و درو

پیر از بوسته لهما می و شنام ده  
 موقوف <sup>۱۱</sup> صفت ۱۱  
 به بیایگی رفت دل و در میان  
 بلج حسن از با بیان تنگست  
 و عابد فرمایان <sup>۱۲</sup> صفت ۱۲  
 حسد زبان کمرای <sup>۱۳</sup> صفت ۱۳  
 سخن از نقد دل و جان نند  
 از ایشان <sup>۱۴</sup> صفت ۱۴

۱۴۰۱

از الفت فرائی و وحشت دانی و نس گزینی و پوشینی چه توان گفت

که کمر و بند پیشش ملائک سجود  
مگر خاک آدم ازین جناب بود

[illegible]

بدل از زنده به پیغام ده  
بسودای ایشان چه کوشید جان  
سر عقل ز آوارغ دیوانگیست  
ز آنجا ز خیمان جاوید پرس  
فت اندر در کفر و تبصره سبک  
ره مایه داران ایان نشد  
سر تقوی هر که میکرد درو  
از الفت فرائی و وحشت وائی و نه گزینی و نشینی چه توان گفت  
مگر خاک آدم این جنساک بود  
سز که تجارت مایه داران خاک پاک را کالاساخته بایران تو را ن  
تا در کتاب فیتنه و کاشوب گل کرده مرسته بهای خراب تمییز سینه  
ویران کنیده اگر سیرگی در دیده کشیده استچه شایسته از زمین خج اهرت  
فی المثل اگر هم خریطه نوشت مار بودی بدش با بفرود آبرو بودی قطعه

پراز بوسته لبهامی دشنام ده  
موتون صفت  
بر بیعگی رفت دل در میان  
بلج حسن با زبان نگیست  
ز عابد فرمایان چند و پرس  
سدر زبان کمرای زانم  
بسخن زار نقد دل و جان نشد  
از ایشان سبب صندل آلود  
از الفت فرائی و وحشت وائی و نه گزینی و نشینی چه توان گفت  
مگر خاک آدم این جنساک بود  
سز که تجارت مایه داران خاک پاک را کالاساخته بایران تو را ن  
تا در کتاب فیتنه و کاشوب گل کرده مرسته بهای خراب تمییز سینه  
ویران کنیده اگر سیرگی در دیده کشیده استچه شایسته از زمین خج اهرت  
فی المثل اگر هم خریطه نوشت مار بودی بدش با بفرود آبرو بودی قطعه



چون بر نمود جنبه از هر چه بجا افتد و سیمای هرگاه بعلایق تشکی خود پروا  
از خاکش قیاب نمود و در آن انداخته آب خضر ازین عیم خود را باو کشید و بر گرانای سبک  
نظم شود نوک شنب چیز است  
ز نخلت شود آب تاب کس

ز دلهای عکین چنان نگ شو  
نیار و کشیدن بزین آفتاب

که ز کلاه گون کشید لبهای  
او و عکس حق در آینه چندی

سیرانج و بوستان نصیب پاران و دوستان

زمین سبزه زارش از تراوش شبنم بنگی که بایز از نوازش خاک کویر سوز

خیزد که نه بنیاد بر بر نه و در سایه نسرینار عوان تو و تو در جوسه

پشته پشته رنگ هم ریخته و هر وار از آن سر و دغ غایبان کل در پرتاب

بر آواز آخته آفتابها از کجایت بام فرس مرسته نشکر از شانه گویند لاله کرب

از تو مستدا شجرا خزان طعم خوار می از بر بخت شاد بار بهار و بر خیزد از

مثنوی درختان و دیده روی خرد

ز نقل شربید آن سزین

همه چون لاله های سیران جهان

پی حبه شکسته سبز زمین

چون بر نمود جنبه از هر چه بجا افتد و سیمای هرگاه بعلایق تشکی خود پروا  
از خاکش قیاب نمود و در آن انداخته آب خضر ازین عیم خود را باو کشید و بر گرانای سبک  
نظم شود نوک شنب چیز است  
ز نخلت شود آب تاب کس  
که ز کلاه گون کشید لبهای  
او و عکس حق در آینه چندی  
سیرانج و بوستان نصیب پاران و دوستان  
زمین سبزه زارش از تراوش شبنم بنگی که بایز از نوازش خاک کویر سوز  
خیزد که نه بنیاد بر بر نه و در سایه نسرینار عوان تو و تو در جوسه  
پشته پشته رنگ هم ریخته و هر وار از آن سر و دغ غایبان کل در پرتاب  
بر آواز آخته آفتابها از کجایت بام فرس مرسته نشکر از شانه گویند لاله کرب  
از تو مستدا شجرا خزان طعم خوار می از بر بخت شاد بار بهار و بر خیزد از  
مثنوی درختان و دیده روی خرد  
ز نقل شربید آن سزین  
همه چون لاله های سیران جهان  
پی حبه شکسته سبز زمین

مثنوی درختان و دیده روی خرد



در هر ستر از تربیت آب و هوا | بیه حمت مشق در ترقی میباش

نهی داری کامل ای ملک آرای که بنای این شهر کن آشک  
غراق و بحر احسان گردانیده رسم است که موج طرازان گاه بسجین تیغ تیغ  
بر فسیان بان یکشند زنگاه سحر و باز باز لفظه او رسید گاه معنی  
پره ازین پهنه گاه بصفت جولان اسپ طبیعت از جزیره  
بیرون می آید بخاطر رسیده که چرا از سخن منقر بان گاه قریب نزلت  
نیغیر ایم و بنجد ریش ایشا و کان پایی تخت در دولت غنملی بر روی  
خود و کشایم عزیزان بسیار زنده اند تعالی تذکره الاعز و عالی  
نوشته میشود و ما لاجرم و حکایت یعنی از پروردگان و دولت  
و مجاسیان حضرت اعلی کام و زبان اسعادت مند میکنیم با ماسی  
حضرات که نصیحه مجلس افزین دارند پروانه منبت جانی شست نمود  
تدبیر را تم نیست بهر جا که خود خوش کرده اند مشرف ساخته اند بکلیه  
بصورت تقابل و گیری بر بر خود تقدیم فرموده اند و بنا بر نصیحت افی دلان  
آی از نایب اسما و صحبت

منشور شده است  
در هر ستر از تربیت آب و هوا  
بیه حمت مشق در ترقی میباش  
نهی داری کامل ای ملک آرای که بنای این شهر کن آشک  
غراق و بحر احسان گردانیده رسم است که موج طرازان گاه بسجین تیغ تیغ  
بر فسیان بان یکشند زنگاه سحر و باز باز لفظه او رسید گاه معنی  
پره ازین پهنه گاه بصفت جولان اسپ طبیعت از جزیره  
بیرون می آید بخاطر رسیده که چرا از سخن منقر بان گاه قریب نزلت  
نیغیر ایم و بنجد ریش ایشا و کان پایی تخت در دولت غنملی بر روی  
خود و کشایم عزیزان بسیار زنده اند تعالی تذکره الاعز و عالی  
نوشته میشود و ما لاجرم و حکایت یعنی از پروردگان و دولت  
و مجاسیان حضرت اعلی کام و زبان اسعادت مند میکنیم با ماسی  
حضرات که نصیحه مجلس افزین دارند پروانه منبت جانی شست نمود  
تدبیر را تم نیست بهر جا که خود خوش کرده اند مشرف ساخته اند بکلیه  
بصورت تقابل و گیری بر بر خود تقدیم فرموده اند و بنا بر نصیحت افی دلان  
آی از نایب اسما و صحبت

از نایب اسما و صحبت  
آی از نایب اسما و صحبت  
آی از نایب اسما و صحبت



*(Handwritten notes at the bottom of the page, likely bleed-through from the reverse side.)*

اول خطاب علی جناب شاه نواز خان کرازی بن نواز شمس  
شاهی باین خطاب والا سر فرارست و از غایت ملکات خود است  
و کار اگر گاهی منصب جدو الملکی ممتاز جوت حراست بلا و در قضا  
عبد و بزرگزیده بزرگمان فلاهرت که شملت و بزرگترین بحسب  
بخت و اتفاق نیست بلکه بحسن استعداده و استحقاق است

فلک بالا و شمس و شمس و شمس  
 خدایا  
 وین دولت در پناه هم ادد  
 مثل او یک تن ندارد در دنیا  
 در جهان هر دست او دست  
 در بزرگی چرخ از اسباب کو  
 منته تهدید چون سازد و قسم  
 خدایا صاحب بخود را شمس  
 بر ج حسن ماکت محکم ادد  
 رگو بگرد هفت کشور دل برابر  
 هر چه بی دست او دست  
 باشد از اسباب این آداب کو  
 و کفش تنغ دو دویم گرد و دم

بیشتر خدمت از همیشه است بجز این عقیدت از همیشه سترغاخر باستان  
 رسانیده و میرشدش مبارکتر از بنفوق زبید و میرشدش با وجود فطرت

[illegible][illegible]

جایی که از فلسفویت در هر علم بی‌اعتناست علم بود و در کتب فیاض و جلیل  
سعی و اهتمام را جمال خرق پاک کردن نهاد چنان بفرست و یک  
که از در حرکت قلم جلد نویسیان شکسته رقم درست یافتن مضنون  
را کاری بس سهل و امری بفایده آسان میدانند هنوز نفس و سینه  
بپای سخن نیاید و می‌ایند که این آله چه نقطه است در جاک کلام معنی بکار  
خواهد رفت از ماضی جوابش تیز بیاورد همه بکنند بیانی معترف و از خود کبر  
بزرگ خبردان همه بنادانی خویش قائل در هنگام سوال بجوابی کاست  
اگر اندک تامل می‌نمایند بسبب اینست که از هجوم و رود سخن غیب دارند که  
اول بکدام جواب لب بکشاید ریاضت کثرت علم را یعنی را تفرش  
و تنم انداخته از تقویت چهره و با حکام فته و آینه مال چرخ و چرخ  
نطقش جلالت تنگ شکر نه از کام حنظل است بیز آنش مناصف  
کبره ارض تفاوت جزه خرد دل با استقامت طبعش نظر محو زنگار  
گونیاست با نفاست خفاش تشریف ز رفعت قماشان بوزن خورشید











پاره حروف در اینجا که بالا رود  
 چو آید مندر و تا بخار رود  
 سوم حضرت شاه خلیل الله که نزاکت خاطرهای سترگ  
 با بانه قلم بدیع رزم او ست نازکی خیالانی که حسن سخن آشفت میداد  
 درین حسرت اند که زبان شش تعلیق حروف مندر و عام خط چنان  
 که عمده سهواً العلم نصف الخط میتوان گفت فراق نو خطان را  
 بمشغولی نظاره خطش که نه میتوان کرد و الحق این خط را با این  
 چه نسبت که گنگی این از نیت ست و از آفت هر که ایچیز  
 انقرواش نشد سواد جریده تر گیش روشن گشت هم فواره غام  
 چه نقشه زار بار ساینده و از شیرینی رزم محزون چه شکست را  
 چشاییده و نکاو تماشائی اینچنان خطش نخچیده که در بر گشتن  
 دید با در سه بخوابانیده و کتابتی بصورت چنان خفی که بر  
 هر صفحه کتابی پیوده و در معنی چنان جلی که در کتابی آسمان نموده  
 از فرخندگی صفحاتش فال همه بینندگان بخواد و زبان از قلمش













[illegible]

و ادب و میا و صبر و تحمل سچ مرتبه روزی تقوی در علم و دین  
سخن میرفت که اگر پادشاهان بدوشت نمیداشتند ایشان را  
حق تعالی بر میداشت ما را بر خلق زیادتی ازان داد اندک  
در زیادتی کشیدن از ایشان پایستی کم نداریم بسیاری تصدیر خوان  
سخن زمین از کم باگی بزرگیت بالا غران فرزند رستخیز و زار انانیا  
با دیده که علاج و رحمت پیچ وقت نیست که از این مقوله سخنان  
بسایه نذر گوگرد و کتاب نقد و بر تن نیست که طبع عرض کن چون کرد  
و تمام عمر اگر کسی اینها گونی نه پیشه ابتدا بود و خدا ختم نماید عین ختم بود

ادین میانہ اخوان خلیل آیدیا  
میزبان خلق ابراہیم عا و اشاء

فصل اول در بیان احوال و حال  
حضرت ابراهیم علیه السلام  
خاتم الطبع

درین ایام فرخنده فرجام بهین نماید شیرازه بند دفتر کائنات جامع  
اوراق کتاب موجودات نشر نثری لغت شعر شعری مرتب سفینه  
مازک خیالی و مثال عدیم المثالی و هادی طریق نزاکت انگیزی

[illegible]

